دستور شهریاران

(سالهای ۱۱۰۵ تا ۱۱۱۰ ه.ق پادشاهی شاه سلطان حسین صفوی)

تألیف

محمد ابراهیم بن زین العابدین نصیری

به کوشش

محمد نادر نصیری مقدم



دستور شهریاران

(سالهای ۱۱۰۵ تا ۱۱۱۰ ه.ق پادشاهی شاه سلطان حسین صفوی)

تألیف

محمدابراهیم بن زین‌العابدین نصیری

به کوشش

محمد نادر نصیری مقدم



تهران ۱۳۷۳



مجموعهٔ انتشارات ادبی و تاریخی

موقوفات دکتر محمود افشار یزدی

شمارهٔ ۵۴

یک هزار نسخه از این کتاب توسط مؤسسه دلارنگ حروفچینی
و در چاپخانه بهمن به چاپ رسید
چاپ اوّل
تهران ۱۳۷۳

یادداشت

«دستور شهریاران» (سومین متن تاریخی مربوط به دورهٔ صفوی که توسط این موقوفات انتشار می‌یابد) دربرگیرندهٔ مشروح حوادث و وقایع سالهای ۱۱۰۵ تا ۱۱۱۰ در دوران سلطنت شاه سلطانحسین صفوی است؛ آن پادشاهی که با سقوطش از سریر سلطنت و تاج‌بخشی در سال ۱۱۳۵ سلسلهٔ معتبر صفوی از میان رفت.

دربارهٔ این متن، دوست همکار دیرین آقای دکتر احسان اشراقی و نیز مصحح فاضل آقای محمدنادر نصیری مقدم اهمیت و فواید تاریخی را مخصوصاً از لحاظ اینکه منابع دربارهٔ آن سالها بسیار اندک است، گفته‌اند و بهیچ روی تکرار مطلب جایز نیست.

اما یادآوری این نکته مفیدست که تحقیق و مطالعه دربارهٔ عصر صفوی که ۲۳۰ سال مدت گرفت، یکی از رشته‌های ارزنده و گسترده در مطالعات تاریخی ماست که در پنجاه‌سال اخیر دامنه‌ای چشم‌نواز گرفته و در چهار گوشهٔ جهان بدین مهم توجه شده است و می‌شود.

از میان ایرانیان نخست دکتر خانبابا بیانی کتابی به فرانسه دربارهٔ روابط ایران و اروپای غربی درعصر صفوی منتشر کرد. نصرالله فلسفی گام گذار اصلی، با روشن‌مندی و ژرف‌نگری به تاریخ زندگی شاه عباس اول پرداخت و در جنب آن کتابی شایستهٔ تحسین دربارهٔ سیاست خارجی ایران در روزگار صفویه و رساله‌ای دربارهٔ جنگ چالدران نگاشت. تحقیق نامور احمد کسروی راجع به شیخ صفی و تبارش و سرگذشتنامه‌ای که رحیم‌زادهٔ صفوی از شاه اسمعیل تألیف کرد هم از نخستین تجربه‌ها درین زمینه بوده است. دکتر محمدابراهیم باستانی پاریزی درکتابی به نشان دادن وضع سیاست و اقتصاد در عصر صفوی پرداخت ومتنی کهنه و بدیع را از گوشهٔ فراموشی به مرحلهٔ تصحیح و نشر رسانید. کتابهای دکتر مریم میراحمدی و دکتر احمد تاج‌بخش از نمونه‌های دیگر مطالعه در جوانب تاریخی آن روزگارست.

نشر متون مرتبط با تاریخ سلسلهٔ صفوی رشتهٔ واجد اهمیتی است که در ایران طبعاً توجهی شایان بدان شده است و از آن زمره، قلمشمار نام آنها را که مهمترست می‌آورد: تذکرهٔ شاه طهماسب ـ نقاوة‌الآثار افوشته‌ای، خلاصة‌التواریخ قاضی احمد قمی و تاریخ حسن استرآبادی (هر سه به تصحیح دکتر احسان اشراقی)ـ تاریخ عباسی جلال منجم یزدی (به کوشش دکتر سیف‌الله وحیدنیا) ـ احسن‌التواریخ حسن بیگ روملو و تکملة الاخبار عبدی بیگ (هر دو به تصحیح دکتر عبدالحسین نوایی) ـ عباسنامهٔ طاهر قزوینی (به کوشش ابراهیم دهگان) ـ خلدبرین (قسمتی به اهتمام احمد سهیلی خوانساری و بخشی به کوشش هاشم محدث) ـ ذیل خواندمیر (دو چاپ یکی به تصحیح دکتر محمدعلی جراحی و دیگری به تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد)ـ مجمع‌التواریخ مرعشی (به تصحیح عباس اقبال آشتیانی) ـ قصص الخاقانی ولی قلی شاملو (به تصحیح دکتر حسن سادات ناصری) ـ وقایع السنین خاتون آبادی ـ تاریخ عالم آرای عباسی (چاپ فهرست دار) و خلاصة‌السیر معصوم اصفهانی (هر دو توسط نویسندهٔ این سطور) ـ منظومهٔ مکافات‌نامه که در این اواخر به اهتمام حجة‌الاسلام رسول جعفریان به چاپ رسیده است.

بعضی از فرامین و احکام و مکاتیب عصر صفوی که از مهمترین مآخذ و اساس تحقیقی است درچند جلد به اهتمام دکتر عبدالحسین نوایی گردآوری و چاپ شده است. همچنین دکتر ذبیح‌الله ثابتیان مجموعه‌ای از این دست مدارك را گردآوری و به چاپ رسانیده. اسناد متفرق هم توسط جمعی دیگر به چاپ رسیده است.

البته باید توجه داشت که در مطاوی عده‌ای از متون تاریخ محلی مانند بعضی از تواریخ مازندران که دکتر منوچهر ستوده چاپ کرده و جامع مفیدی مستوفی بافقی (تاریخ یزد، چاپ من) ذکر حوادث و اخبار صفوی مندرج است.

تذکره‌های دورهٔ صفوی مانند نصرآبادی و تحفهٔ سامی از منابع بسیار مفیدی است که محقق را از اطلاعات اجتماعی و طبقاتی بهره‌ور می‌سازد.

دیگر از منابع قابل مراجعه تواریخی است که جنبهٔ نقالی دارد و در دورهٔ صفوی آنها را نقالان ادیب و سخنوران پرداخته و حماسه‌وار در قهوه‌خانه و میدانها و دیگر مراکز عمومی روایت می‌کرده‌اند. سه روایت عالم‌آرای شاه اسمعیل (چاپ شده توسط علی‌اصغر منتظر صاحب و دکتر یدالله شکری و الله دتا، این اخیر در پاکستان) و عالم‌آرای شاه طهماسب (توسط اینجانب) نمونه‌ایست ازین گونه نوشته‌های خواندنی و دانستنی.

از پژوهشهای صفویه‌شناسی آنچه بصورت مقاله و رساله نشر شده بسیارست و از کتابها باید نوشته‌های دکتر خانبابا بیانی، محمد تقی دانش‌پژوه (دستورالملوك میرزا رفیعا)، دکتر اسمعیل دولتشاهی، دکتر نظام‌الدین شیبانی (تشکیل دولت صفویه) و حجة‌الاسلام رسول جعفریان مورد نظر و مراجعه باشد. کتاب آقای دکتر محمودبینا مطلق (جنگهای دورهٔ صفویه) از پژوهشهای ایرانی است که به زبان آلمانی انتشار یافته است.

در کشورهای دیگر نخست از چند پیشگام باید نام آورد. لوسین بلان فرانسوی (L. Bellan) که زندگی و تاریخ شاه عباس را در سال ۱۹۳۲ منتشر کرد. ولادیمیر مینورسکی روسی (W. Minorsky) که تذکرة‌الملوك را تصحیح و با ترجمهٔ ملخص نشر کرد. لارنس لکهارت انگلیسی (L. Lockhart) که کتابی دربارهٔ سقوط صفویه نوشت و مقالاتی چند هم پراکنده دارد.

در آلمان مطالعات صفویه‌شناسی دامنه‌ای وسیعتر داشته است و دارد. دو استاد ایرانشناس، والتر هینتز (W. Hinz) و شاگرد او هانس روبرت رویمر (H. R. Roemer) هر دو تحقیقات مفصلی در جوانب مختلف احوال صفویه نشر کرده‌اند و هم اینکه مکتبی را در آلمان بنیاد گذاردند و شاگردان متعددی (آلمانی و غیر آن) را پروریدند و رساله‌ها و نوشته‌های هر یك از آنها موجب پیشرفت آن رشته بوده است. از آن زمره است آنچه از هـ. هورست (H. Horst)، هربرت بوسه (H. Busse)، هـ. براون (H. Braun)، پ. لوفت (P. Luft)، گ. هرمان (G. Herrmann) ك. م. روهر برن (K. M. Röhrborn)، م. مزاوی (M. Mazzaoui)، س. شوستر والسر (S. Schuster Walser)، ب. پالومبیانی (B. Palombiani)، ر. کرینگ زوخه (R. Quiring - Zoche)، ا. گلاتسن (E. Glassen)، ب. هوفمان (B. Hoffmann)، هـ. مولر (H. Muller)، ا. ابرهارد (E. Eberhard)، هـ. زیرکه (H. Zirke) و دیگران انتشار یافته.

از هینتز دو کتاب تاریخ شاه‌اسمعیل دوم ـ تشکیل دولت ملی درایران مشهورست وترجمهٔ هر دو به چاپ رسیده است.

در انگلستان خانم آ. لمبتون (A. Lambton)، راجر سیوری (R. Savory) (که مقیم کاناداست)، چارلز ملویل (Ch. Melville)، ا. مورتن (A. Morten)، ا. هرزیگ (E. Herzig) از ایرانشناسانی‌اند که تألیفات و تحقیقات دربارهٔ صفویه دارند. مخصوصاً باید دانست که سیوری تقریباً همهٔ تحقیقاتش منحصر به صفویه‌شناسی است و آنچه ازو به چاپ رسیده از مرجع دیگران بوده است.

در فرانسه ژان‌اوبن (J. Aubin) و ژان کالمار (J. Calmard) علاقه‌مندی خاص به تاریخ عصر صفوی داشته‌اند و جز آنها باید به نوشته‌های م. هاندا (M. Handea) (ژاپنی که در فرانسه درس خوانده) و باکه گرامون (J. L. Bacqué- Gramon) (که توجهش به روابط میان صفویه و عثمانی معطوف است) نیز نگریست. بعضی از مطالعات ل. رابینو (L. Rabino) (که در فرانسه می‌زیست) نیز با صفویه‌شناسی مرتبط است. اخیراً هم خانم زوپه (M. Szuppe) که از لهستان به آنجا رفته است تحقیقات خود را درنشریات فرانسوی منتشر می‌کند.

در ایتالیا نوشته‌های ا. پیه‌مونتسه (A. Piemontese) و اسکارچیا آمورتی (B. M. Scarcia-Amoretti) و در هلند

پژوهشهای ویلیم فلور (W. Floor) و ر. ماتی (R. Mathee) (هردو مقیم امریکا) که بیشتر براساس مدارک موجود در آرشیوهای هلند تحقیق کرده‌اند مورد توجه خاص تواند بود.

در امریکا م. دیکسن (M. Dickson)، ر. ماک چسنی (R. Mc Chesney)، ا. نیومن (A. Newman) (مقیم انگلستان) به این رشته علاقه‌مندی نشان داده‌اند.

در هندوستان حق تقدم با غلام سرورست که تاریخ زندگی شاه اسمعیل را در ۱۹۳۹ نشر کرد. دیگر دکتر ریاض‌الاسلام استاد پاکستانی و مؤسس و مدیر بخش مؤسسهٔ آسیای مرکزی دانشگاه کراچی است که دو جلد کتاب ارزشمند به انگلیسی، حاوی اسناد و فرامین در موضوع روابط صفویان و پادشاهان هندوستان عرضه کرده است.

در روسیه (شوروی سابق) و سرزمینهایی که در قلمرو آن بود به نامهای ک. بابایف و ع. افندیف می‌توان اشاره کرد. در ترکیه فاروق سومر از تاریخ نگارانی بود که دربارهٔ ایلات عصر صفوی کتاب نوشت.

در پایان باید گفت «حلقهٔ صفویه‌شناسی» که به ابتکار ژان کالمار در پاریس تشکیل شد (۱۹۸۹) ادامه یافت و دومین جلسات آن در دانشگاه کمبریج (انگلستان) به مباشرت چارلز ملویل در پاییز ۱۳۷۲ برگزار گردید.

درین یادداشت کوشیده شد به اجمال تمام به اهمّ کوششهایی که در زمینهٔ صفویه‌شناسی انجام شده است اشاره شود. زحمات آقای محمدنادر نصیری مقدم در تصحیح متن «دستور شهریاران» کوشش ارزشمند دیگری است در گسترش این رشتهٔ تاریخی.

ایرج افشار

دستور شهریاران، مقدمه، ص ۱۵

فهرست مندرجات

دستور شهریاران، مقدمه، ص ۱۶

که در ممالك سلاطین معاصر صورت وقوع یافته.
تعلیقات ۲۹۵- ۲۸۸ ضمائم ۳۳۰- ۲۹۶ فرهنگ لغات ۳٤۲- ۳۳۱ فهارس اعلام ۳۷۵- ۳٤۳ منابع و مآخذ

دستور شهریاران، مقدمه، ص ۱۷

سرسخن

کتاب دستور شهریاران که به اهتمام آقای محمد نادر نصیری مقدم محقق جوان به زیور طبع آراسته گردیده، یکی از مآخذ نادری است که دربارهٔ شاه سلطان حسین صفوی نوشته شده است. مؤلف این کتاب محمد ابراهیم بن زین العابدین نصیری، سمت مجلس نویسی دربار شاه سلطان حسین را داشته و به اعتبار شغل خود که مسئول نوشتن صورت جلسات مجلس مشورت سلطنتی و ثبت و ضبط وقایع جاری مملکتی بوده، اطلاعات زیادی از اوضاع زمان خویش بدست آورده و به تدوین کتاب مزبور پرداخته است.
بطوریکه از نام کتاب بر می‌آید و مؤلف نیز در دیباچه بدان اشاره دارد، ظاهرا هدف از پدید آوردن این اثر، تهیه و تنظیم سرمشقی برای مملکتداری بوده است؛ اما محتوای کتاب نشان می‌دهد که مؤلف تنها به ذکر وقایعی که در سالهای نخستین پادشاهی سلطان حسین اتفاق افتاده اکتفا نموده و این اتفاقات را به صورت سالشمار از سال ۱۱۰۵ تا ۱۱۱۰ هجری قمری به رشتهٔ تحریر در آورده است؛ و چون اوراقی از بخش پایانی کتاب افتادگی دارد، به درستی نمی توان دانست واقعه‌نگاری مؤلف به کجا خاتمه یافته است. با این حال بواسطهٔ کمی منابع تاریخی اواخر دوران صفویه مطالب این کتاب برای آگاهی از اوضاع و احوال زمان آخرین پادشاه معروف صفوی مفید خواهد بود.
دربارهٔ شخصیت شاه سلطان حسین مطالب فراوانی نوشته شده و آنچه در تمام این نوشته‌ها مشترك است، اشارهٔ مسخره‌آلود به پادشاهی است ضعیف و نالایق که امپراطوری بزرگی را که شاه اسماعیل اول بنیان نهاده و شاه عباس آن را به اوج قدرت و شکوفایی رسانده بود، پس از نزدیك به دو قرن و نیم قدرت‌نمایی در کمال عجز و سرافکندگی تقدیم جماعتی از اتباع ناراضی و عصیانگر خود نمود که بدون برخورد جدی با مقاومت، فاتحانه خود را به پایتخت رسانده و سلطان نگون‌بخت صفوی را به آسانی از اریکهٔ قدرت به زیر آوردند. لیکن به گفتهٔ میرزا محمد خلیل مرعشی در مجمع التواریخ، تمامی گناه انحطاط و سقوط دولت صفوی را نباید به دوش شاه سلطان

دستور شهریاران، مقدمه، ص ۱۸

حسین گذاشت؛ چرا که در عهد او «سررشتهٔ امور نه به نحوی از دست بدر رفته بود که به تدبیر او به اصلاح تواند آمد.» مرعشی به عنوان توضیح بیشتر می‌نویسد: «هیچ امری از امور سلطنت پیشرفت نمی‌شد و هر تدبیری که وزیر می‌نمود قورچی‌باشی نقیض آن را می‌گرفت و آنچه قورچی‌باشی ممهد می‌نمود وزیر خلاف آن را صواب می‌شمرد ...
الغرض به سبب نقیض‌گیری و حسد و عدم بند و بست و وفور طمع که در کانون طبیعت اهل کار آن درگاه سلطانی غلبهٔ تمام داشت ... پیوسته بازار تغییر و تبدیل عمال دایر و رایج بود.» (مجمع التواریخ، چاپ تهران، ص ٤۹- ٤۸)
همچنین محمد علی حزین مورخ و نویسندهٔ نامدار دوران صفوی که شاهد عینی وقایع پایان سال ۱۱۳٤ و اوایل

۱۱۳۵ هـ ق هنگام محاصرهٔ اصفهان بوده است می‌گوید: در وقت محاصرهٔ اصفهان مصلحت این بود که پادشاه با خزاین و سپاهیان از اصفهان خارج شود و اگر از آن مخمصه بیرون می‌رفت می توانست با جمع‌آوری لشکر از سراسر نقاط ایران بر دشمن غلبه کند اما موافق تدبیر نیفتاد و چند کس از ناسنجیدگان مانع آمدند تا آنکه شد آنچه شد. (تاریخ حزین، چاپ اصفهان، ص ٥٤)

این ناسنجیدگان که شیخ محمد علی حزین از آنها یاد می‌کند عبارت بودند از مشتی خواجه‌سرا و سران لشکری تن‌پرور و بیکاره و تعدادی وزیر و صاحب منصب که به خاطر آسایش‌طلبی و پرهیز از جنگ و خونریزی، نیروی اراده و تصمیم را از پادشاه گرفته و او را به آلت تأمین نیات راحت‌طلبانهٔ خود تبدیل کرده بودند؛ و شاه نیز که مردی گوشه‌گیر و خوش‌باور بود در دامی که این راحت‌طلبان برای او گسترده بودند گرفتار شد.

بدین ترتیب با استناد به منابع تاریخی اواخر دوران صفویه نظیر تحفة العالم فندرسکی، تاریخ حزین، مجمع التواریخ مرعشی و دستور شهریاران نصیری چنین برمی‌آید که شاه سلطان حسین صفوی آنقدرها هم درخور شماتت و نکوهش نبوده است؛ صاحب تحفة العالم می‌نویسد: شاه سلطان حسین در اوایل زمامداری خود طی فرامینی رسم شراب‌خواری و صرف مسکرات را شدیدا منع کرد و اماکن فساد، فحشا، قماربازی، لهو و لعب را برچید و رسم سجده به پادشاه و کور کردن و کشتن محارم را که سلاطین سلف او در پیش گرفته بودند برانداخت و به اصلاح دستگاه نظامی و قضایی همت گماشت و بر ساده‌پوشی و محافظت از اخلاق نسوان و کودکان اصرار ورزید. در کتاب دستور شهریاران نیز سخن از اقداماتی است که شاه سلطان حسین در سالهای اول سلطنت خود انجام داده و موجبات تأمین امنیت و آسایش خلایق را فراهم ساخته است؛ او آشوبهای داخلی را فرو نشانده و اقداماتی در جهت ریشه‌کن کردن فساد و تباهی بعمل آورده است؛ و شاید همین اقدامات، رجال و کارگزاران راحت‌طلب و عناصر تن‌پرور و سودجوی دستگاه حاکمیت صفوی را بر آن داشته است تا با اغوای پادشاه ضعیف النفس و کوچك جلوه دادن نارضایتی‌ها و بی‌خبر نگاهداشتن او از کانونهای عصیان نابخردانه

دستور شهریاران، مقدمه، ص ۱۹

موجبات اضمحلال و سقوط دولت صفوی را فراهم سازند.

در غالب تواریخ دوران افول حکومت صفوی و طلوع دولت نادری، گناه عواملی که موجب سقوط سلسلهٔ صفویه گردید تنها به گردن شاه سلطان حسین گذاشته شده است. در حالی که با یك داوری منصفانه به این نتیجه می توان رسید که مقدمات سقوط صفویان سالها پیش از آن مخصوصا در دوران پادشاهی شاه صفی و شاه سلیمان فراهم شده بود.

صوفیان جمله حریفند و نظرباز ولی　　　زین میان حافظ دلسوخته بدنام افتاد

در پایان، کوشش آقای محمد نادر نصیری مقدم در راه تصحیح کتاب دستور شهریاران اقدام قابل تقدیری در جهت انتشار و معرفی یك اثر تاریخی مهم مربوط به اوایل قرن دوازدهم هجری قمری است و بخصوص حواشی و تعلیقاتی که بر این اثر تاریخی نوشته‌اند و فهرستهای منظمی که تنظیم کرده‌اند راهنمای مهمی در حل ابهامات و مشکلات آن است.

موفقیت ایشان را در انتشار آثاری از این دست خواستاریم.

احسان اشراقی

استاد دانشگاه تهران

دستور شهریاران، مقدمه، ص ۲۰

پیشگفتار مصحح

(۱) نگاهی به تاریخ پادشاهی شاه سلطان حسین

در تاریخ ایران بعد از اسلام، سلسلهٔ صفوی بواسطهٔ طول مدت حکمفرمایی، حیطهٔ وسیع فرمانروایی، رسمیت بخشیدن به مذهب تشیع اثنی عشری، گسترش روابط بین المللی و سرانجام، فزونی منابع تاریخی داخلی و خارجی یکی از معدود سلسله‌هایی است که بسیار مورد توجه و تتبع پژوهشگران و محققان عرصهٔ تاریخ قرار گرفته است؛ اما علی رغم تمامی این تحقیقات هر چه به سالهای پایانی حکومت صفویان در ایران نزدیکتر می‌شویم نظر به کمبود منابع موثق که خود معلول حوادثی همچون حملهٔ محمود افغان به ایران، طلوع دولت مستعجل نادری و پراکنده شدن اهل قلم می‌باشد، تاریخی که بیان کنندهٔ وقایع اواخر این دودمان باشد کمتر به چشم می‌خورد و این نقصان تا بدانجا توسعه پیدا می‌کند که مورخی همچون اعتماد السلطنه بکلی حوادث ده سال از اواخر حکومت صفویه را از قلم می‌اندازد و وقایع ۱۱۳۵ ه‍ ق را ذیل حوادث ۱۱۲۵ ه‍ ق و بعد از آن یاد می‌کند. ۱

همان‌طور که در فوق گفته شد حملهٔ محمود افغان به ایران یکی از مهمترین عوامل از میان رفتن بسیاری از منابع و کتب تاریخی سالهای پایانی حکومت صفویه در ایران می‌باشد. چه، بنابر آنچه که در تواریخ اصفهان آمده است پس از هجوم مهاجمان افغانی به ایران، به دستور ملا زعفران یکی از اطرافیان محمود «رقبات دفتری صفویه را که تشخیص قراء دولتی و اربابی و موقوفه را به درستی ربط می‌داد [و] در چهل ستون ضبط بود به زاینده رود افکندند.» ۲

بدین ترتیب در مورد شاه سلطان حسین و حوادث دوران حکومت او (۱۱۳۵- ۱۱۰۵ ه‍ ق) می توان گفت که «هنوز یك قضاوت تاریخی از جمیع جهات در مورد وی انجام نگرفته است و اگر بخواهیم شخصیت او را از لابلای نوشته‌های روزگار نادرشاه و پس از آن ارزیابی کنیم، از واقعیت به دور خواهیم افتاد.» ۳ چه، بنابر گفتهٔ

دستور شهریاران، مقدمه، ص ۲۱

میرزا محمد خلیل مرعشی در مجمع التواریخ: «میرزا مهدی خان مؤلف تاریخ نادری بعضی احوالات را بنابر مصلحت و هوای وقت، در نهایت خفت و ناهمواری و اختصار و غیر واقع ذکر نموده.» ٤ لذا بر اساس همین کمبود منابع و در پاره‌ای موارد تحریف وقایع بود که راقم سطور به تصحیح و تحشیهٔ یکی از مهمترین متون تاریخی اواخر عصر صفوی یعنی «دستور شهریاران» اقدام ورزید؛ و از آنجا که پیش از ارائه متن، نگارش مقدمه‌ای در خصوص سرگذشت شاه سلطان حسین و شرح حال مؤلف دستور شهریاران و ویژگیهای این اثر ضروری به نظر می‌رسید، صفحاتی در ذیل بدین امر اختصاص داده شد.

تولد شاه سلطان حسین:

در سال چهارم سلطنت شاه سلیمان صفوی (۱۱۰۵– ۱۰۷۷ هـ ق) هشتمین پادشاه سلسلهٔ صفویه، حرمسرای دربار شاهد تولد نوزادی بود که «حسین» نام گرفت. او در حالی چشم به جهان گشود که پدرش بنابر اوضاع پیش‌آمدهٔ اقتصادی و سیاسی ناچار شده بود دو مرتبه تاجگذاری کند. با این حال، وجود فقر و قحطی در کشور و شیوع طاعون و مخاطرات در زمینهٔ سیاست خارجی مانع از این نشد تا شاعران درباری به طبع‌آزمایی در سرودن اشعار و ماده تاریخ تولد نوزاد جدید نپردازند. لیکن از میان ماده تاریخ‌ها، شعری است از میرزا رضی بن محمد شفیع خراسانی از شعراء و دانشمندان قرن یازدهم هجری که عینا در ذیل نقل می‌شود:

شکر کز گلبن امید شکفت — نوگلی تازه ز فیض رحمان
کوکبی کوکبه‌اش ملک‌آرا — گشت از مطلع دولت، تابان
نوری از مشرق شاهنشاهی — تافت بر ساحت شش حد جهان
تازه سروی ز گلستان جلال — قد بر افراخت ز لطف یزدان
شمعی از مشعلهٔ غیبی شد — در حریم عظمت نورافشان
دیدهٔ ملت ازو روشن شد — خانهٔ دولت ازو آبادان
نیری از افق بهروزی — پرتو افکند به ساحات زمان
نور دولت ز جبینش پیدا — سرّ رحمت به ضمیرش پنهان
مقدمش باد مبارك یا رب — به سلیمان زمان شاه جهان
داور دادگر دین‌پرور — ظل حق آیت لطف سبحان
رشحهٔ ابر کفش جان‌پرور — موج بحر غضبش شعله‌فشان
گر دمد رایحهٔ عاطفتش — روید از آتش سوزان، ریحان
این گل از باغ ولایت چو شکفت — گل‌فشان گشت گلستان جهان
دهر بگرفت ز سر رسم نشاط — فلك پیر ز نو گشت جوان

دستور شهریاران، مقدمه، ص ۲۲

زهره زد چنگ به قانون طرب — آسمان رقص‌کنان مژده رسان
گفت با دل پی تاریخ بگو — «قرة عین سلیمان جهان» ۵

متأسفانه در این مورد که مادر ولیعهد شاه سلیمان چه کسی بوده است، سندی وجود ندارد. چه، از آنجا که «در تبار ولایت عهد، تنها تقدس و اصل و نسب و نجابت شیوخ یا سلاطین صفوی دارای اهمیت بود، بنابراین به اصالت خانوادگی مادر ولیعهد چندان توجهی نمی‌شد و مهم نبود که مادر ولیعهد از چه تبار و دارای چه صفات و استعدادهایی بوده است. گاه ممکن بود مادر ولیعهد، دختر یکی از بزرگان مملکت باشد که او را به شاه هدیه

می‌دادند و گاه نیز می‌شد که وی به عنوان کنیز چرکسی یا گرجی به حرمسرای شاهی راه یافته باشد. زیرا قفقاز از دیرباز زادگاه زیباروترین دختران آسیا بوده است. به هر صورت، کافی بود که زنی بر اثر ملاحت، مورد توجه شاه واقع شود و به نظر شاه لیاقت آن را داشته باشد که مادر ولیعهد مملکت گردد.» ٦

به هر ترتیب «حسین میرزا» ولیعهد نیز همچون سایر شاهزادگان صفوی بعد از شاه عباس اول (۱۰۳۸– ۹۹٦ هـ ق) دوران کودکی، نوجوانی و جوانی خود را در حرم شاهی گذراند و از چنان تربیتی برخوردار شد که سیاحی در مورد آن می‌نویسد: «آیندهٔ ولیعهد مملکت (حسین میرزا) نه با تربیت منظم تعیین می‌گردد و نه با تعلیم جدی و نه با معاشرت و نشست و برخاست با مردان لایق و شایسته؛ زندگی ولیعهد سراسر در اطاقهای حرمسرا می‌گذرد و خارج از حدود حرمسرا حتی به وی اجازه نمی‌دهند که رنگ آفتاب را ببیند. مصاحبین ولیعهد خواجه‌های زنگی هستند که از اطراف و اکناف مناطق جنوب عالم خریداری شده‌اند. گروه کثیر همخوابه‌ها و متعه‌های شاه نیز در این میان سهم وزیران را به عهده دارند. تربیت پسر به عهدهٔ مادر، مادربزرگ و بعضی زنان سالخورده است که به علت حرمت و احترامی که یافته‌اند از سایرین ممتازند. حتی معلم ولیعهد را که غلامی است اخته شده، به پیشنهاد زنان انتخاب می‌کنند. به سهولت می توان فهمید که امید آیندهٔ مملکت در دایرهٔ تنگ این افراد نادان و ناتوان به چه صورت رشد می‌کند و می‌بالد. و دیگر آنکه این محیط با وظایف سخت مملکتداری که در انتظار اوست تا چه پایه مباین است. زیرا جز پدر، احدی حق ندارد پا به حرمسرا بگذارد، هر چند که به داشتن افکار بدیع یا خصال برجسته از دیگران ممتاز باشد و بتواند سرمشق و نمونهٔ خوبی به ولیعهد ارائه دهد و وی را به فضیلت علم بیاراید. از این گذشته ولیعهد هیچ وسیله و امکانی در اختیار ندارد که به تربیت قوای بدنی خود بپردازد و جسارت و دلیری خود را بیازماید. زیرا تنگی فضا مانع آن است که بتوانند در آنجا اسبی نگاهدارند ... حداکثر وجود الاغ را تحمل می‌کنند و کودك آن قدر در سواری تمرین پیدا می‌کند که بعدها که شاه شد بتواند بر اسب بنشیند ...» ۷

پرواضح است با چنین تربیتی که به شمه‌ای از آن در فوق اشاره شد، هر شخص

دستور شهریاران، مقدمه، ص ۲۳

دیگری که به جای حسین میرزا به تخت سلطنت می‌نشست، چنانچه با هجوم قومی همچون افغان روبرو می‌گشت، بسیار امکان داشت که از پای درآید. لیکن منظور از این سخن، تبرئه نمودن شاه سلطان حسین نمی‌باشد. چه، او آنچنانکه در جای خود خواهد آمد، با رفتار و اعمال اشتباه خویش، سقوط دولت صفوی را سرعت بخشید.

به هر ترتیب در حالی که حسین میرزا در میان خواجه‌های سفید و سیاه حرمسرا، دوران رشد و نمو خود را سپری می‌کرد، پدرش شاه سلیمان بر اریکهٔ سلطنت سرزمینی تکیه داشت که «در مغرب به دجله، در مشرق به هلمند، در جنوب به خلیج فارس و در شمال به دریای خزر منتهی» ۸ می‌گشت. وی که غالبا منابع معاصرش او را شاهی «متلون المزاج» ۹ خوانده‌اند، چون از کودکی در حرم بار آمده و مدتی مدید در انزوای مطلق بسر برده بود، بالطبع بکلی عاری از فن مملکتداری بود. او خلق و خویی ملایم داشت و بکلی از کفایت بی‌بهره نبود، لیکن همانطور که انتظار می‌رفت در ایام توقف در حرم، فوق العاده زیر نفوذ خواجه‌سرایان دربار قرار گرفته بود؛ و آن اندازه سرشت توانا نداشت که بتواند پس از جلوس، خود را از چنگال سلطهٔ آنها برهاند. ۱۰

نظری به دوران شاه سلیمان:

مصائب دوران شاه سلیمان بیشتر ناشی از آن بود که او نیز بلادرنگ پس از جلوس به تخت سلطنت، طریق باده‌گساری را پیش گرفت. چنانکه «جملی کارری» که در این عهد از ایران دیدن کرده در این خصوص می‌نویسد: «پادشاه کنونی (شاه سلیمان) صفوی که حالی مقرون به جنون دارد، همیشه در حال مستی و حیرت است و در میان درباریان، هر صبح هنوز خماری شب را از سر باز نگرفته، با شراب شیراز تا شب به سرمستی می‌افتد.

مستی این پادشاه به حدی است که خود قادر به گرفتن شراب نیست و دائما ساقی زیبایی پیاله‌ای لبریز جلوی لبان وی می‌گیرد. معمولا سه پیاله از دست ساقی می‌خورد و اگر حالی یافت سه پیالۀ دیگر نیز به یاد آنها می‌زند. پس از صرف اندك غذایی نیز دوباره جامها به گردش درمی‌آید. پادشاه حتی هنگام گردش نیز دست از شرابخواری برنمی‌دارد و آنقدر در این کار افراط می‌کند که همواره بین خواب و بیداری بسر می‌برد.» ۱۱

گفتنی است شاه سلیمان به گاه مستی، خشم و غضب خود را فقط به اطرافیان خود فرو ننشانده بلکه دست به یك سلسله کشتارهای کلی در میان اعیان و رجال دربار و سران نظامی گذاشت. ۱۲ در نتیجه خواجه‌سرایان دربار توانستند از خلاء موجود استفاده کرده، کارها را بکلی در دست گیرند. ۱۳ با وجود این، شاه علی رغم باده‌گساری و دیگر اعمال مذموم خویش، همواره سعی می‌نمود تا رابطۀ نزدیکی با علماء و مذهبیون داشته باشد. چه، بالاترین مقام دینی یعنی مجتهد، به میهمانیهای شاه دعوت می‌شد و در همان

دستور شهریاران، مقدمه، ص ۲۴

ردیف شاه، در حالی که فقط چند قدم با او فاصله داشت، می‌نشست. ١٤ شاید دربارۀ احترامی که شاه صفوی به مجتهد می‌گذاشت، بتوان گفت که قسمت زیادی از آن تصنعی بود و در این کار هم شاه پروای مردم را می‌کرد. زیرا پیروی مردم از مجتهد تا بدان پایه بود که شاه صلاح خود نمی‌دانست به یکی از اصول غیر قابل تخطی دین تجاوز کند و یا در کار مملکتداری به کاری دست زند که مجتهد ناگزیر باشد آن را خلاف دیانت اعلام نماید. ۱۵

دربار نیز در چنین وضعیتی هرگز به فکر پیشرفت و ترقی و توسعۀ مملکت نبود.

آنچه که اکثرا مد نظر درباریان و صاحب‌منصبان کشوری و لشکری قرار داشت، حفظ مصالح فردی حتی به قیمت فقر و قحطی عمومی بود. شرحی که کمپفر در سفرنامۀ خود از دربار به دست می‌دهد، گواه صادق این مدعاست. او می‌نویسد: «محیط دربار همواره در جوش و خروش و هیجان است. هر کس می‌کوشد که گلیم خود را از آب بیرون بکشد. بزرگان، سرگرم بند و بست و بگیر و بده هستند و در این میان هیچ‌کس پروای کار مملکت را ندارد. احدی در بین جمع بی‌شمار این برگزیدگان و معتمدان شاه نیست که به تبعیت از ندای وجدان و از شور وطن‌پرستی، مشکلات کار مملکتداری را به شاه بی‌تجربه بنمایاند و یا به او نصیحت کند که به صلاح و صرفۀ عموم، با بازوان توانا سکان ادارۀ امور را بگرداند. اینها اگر بتوانند یکبار مرحمت شاه را به خود جلب کنند، دیگر همّ و غمّشان منحصرا موقوف به آن می‌شود که او را از معرفت به احوال مردم و مملکت مانع شوند و کاری کنند که او بدون پروا و اندیشه، اوقات را به فراغت و بیکاری بگذارند، تا از این رهگذار آنها بهتر بتوانند به منافع شخصی خود برسند. تمام درباریان هر چند که ممکن است تك تك خصم یکدیگر باشند، در این یك نکته با هم اتفاق‌نظر کامل دارند و

سر شاه را بدون وقفه با انواع و اقسام قصه‌های خوشمزه و نقل عیاریها و حکایتها گرم می‌کنند. مدیران شورای مملکتی به وی اطمینان کامل می‌دهند که اوضاع روبه‌راه و در اطراف و اکناف مملکت امنیت برقرار است؛ ستاره‌شناسان می‌گویند که ستارهٔ سعد پادشاه بر آسمانها طالع است؛ اطباء قوه و قدرت و مزایای بدنی وی را می‌ستایند و او را به تفریح مداوم تحریك و ترغیب می‌کنند؛ حرمسرا نیز در این مسابقه که برای جلب توجهٔ شاه انجام می‌گیرد، از دیگران واپس نمی‌ماند و البته با راه و رسم زنان حیله‌گر و به عبارت دیگر، تحریك شهوات شاه به مقصود، می‌رسد.» ١٦

با وجود چنین درباری که در فوق، شرح آن آمد، چه منصفانه گفته است «لکهارت» که: «بخت با سلیمان و مملکتش یار بود که ترکها در آن ایام، سخت سرگرم جنگ با دول اروپائی بوده، فرصت نداشتند به ایران حمله کنند.» ۱۷ چه، شاه سلیمان همیشه می‌گفت که «بی‌اعتنایی به تجاوزات و پرخاشگریهای مختصر را بهتر از آن می‌داند که دست به جنگی بزند که سرانجامش نامعلوم است.» ۱۸ و این خود توجیهی بود برای

دستور شهریاران، مقدمه، ص ۲۵

بردباری و بی‌اعتنایی او به دستبردها و شبیخونهای ازبکهای ترکستان غربی. به اعتقاد او بهتر بود که سرحد شمال شرقی مملکت یعنی خراسان، متحمل این ناراحتی و دشواری باشد تا اینکه سراسر کشور در آتش جنگ بسوزد. ۱۹ با شروع قرن دوازدهم هجری قمری، از شاه صفوی، دیگر چیزی جز نام باقی نمانده بود و نظارت واقعی امور تقریبا بالتمام در دست خواجه‌سرایان قرار داشت؛ ۲۰ و در این میان، شاه خود را «گاهی به سیر باغ و راغ و گردش ایاغ، تردماغ» می‌ساخت «و چندی به گوشه‌نشینی زاویهٔ درد و الم و به جهت دفع لشکر اندوه و غم، به پیمودن جام جم می‌پرداخت و به علت سنوح آن حالت، بی‌اختیار روزگار نظم و نسق روزگار زورکار، برتافت و به سبب انزجار طبع ذخار، پردهٔ انزوا و عزلت در میان خویش و ارکان دولت انداخت ... تا آنکه کار به جایی رسید و عاقبت به آنجا انجامید که از اطراف و اکناف و نزدیك و دور و از ثغور پر شر و شور عرایض مشتمل بر مطالب ضروری می‌رسید و به عزّ توجه و مطالعه نمی‌رسید و به جواب صواب، مقرون نمی‌گردید.» ۲۱

تقاعد و گوشه‌نشینی شاه صفوی نه تنها دردی از دردهای مملکت را دوا نکرد، بلکه باعث فتنه و عصیان بیشتر در سرحدات و ثغور ممالك محروسه شد. چنانکه صاحب دستور شهریاران گوید: «در ایام تقاعد آن پادشاه قدس مکان جمعی از سپاه نصرت یزك در الکاء خراسان به محارست آن ملك از تاراج و یغمای اوزبك و بعضی از قشون فتح آثار، به محافظت و تسکین شورش دار القرار قندهار و جندی از جنود قیامت ورود، به دفع فتنهٔ گرجیان مردود و طایفه [ای] از لشکر صاعقه اثر، به تنبیه سلیمان کرد از دین بی‌خبر و قشونی از مجاهدان ظفر نشان به رفع آثار طغیان اعراب و شورش عربستان و گروهی از جیوش دریا خروش با استعداد، به محارست کوتاه کردن دست تطاول ترکمانان استرآباد و جماعتی از غازیان ظفر توان، به قلع آثار فساد بلوچ بی‌نام و نشان مأمور شدند.» ۲۲

با وجود چنین آشوبهایی در سراسر مملکت و علی‌رغم حضور چنان شاه ضعیفی بر اریکهٔ سلطنت، هنوز سفرای اروپایی برای جلب محبت ایران و تقاضای اتحاد بر ضد ترکان عثمانی به ایران می‌آمدند. ولی پس از اقامت در ایران متوجه می‌شدند که دیگر قزلباشان مرد جنگ نیستند و اگر شمشیری بر کمر دارند، شمشیری از طلاست با

نیامی مرصع به جواهر گرانبها؛ شمشیری است که در مراسم تشریفاتی زیبا و گرانبهاست؛ ولی شمشیر میدان کارزار نیست. ۲۳

وفات شاه سلیمان:

عاقبت با فرارسیدن پنجم شهر ذیحجة الحرام سنهٔ ۱۱۰۵ هـق مطابق ایت‌ئیل ترکی، شاه سلیمان صفوی که بر اثر باده‌گساری و عیاشی، بسیار ضعیف و نحیف شده بود، در

دستور شهریاران، مقدمه، ص ۲۶

چهل و هفت سالگی بدرود زندگی گفت؛ و بنابه نوشتهٔ محمد محسن در زبدة التواریخ:

«تا سه روز احدی از محرمان و خواجه‌سرایان و خدمه، جرأت نمی‌کرده نزدیك نعش او رفته مشخص نمایند که فوت شده یا آنکه غش کرده. آخر بعد از سه روز نواب علیه مریم بیگم عمه‌اش که بسیار جری و گستاخ بوده، لابد شده بر سر بالین او رفته، تحقیق شده که داعی حق را لبیك اجابت گفته ...» ٢٤

به نظر می‌رسد که این تأخیر از این جهت نبوده که کسی جرأت نمی‌کرده نزدیك نعش شاه رود، بلکه از آن بابت بوده است که خواجه‌سرایان چند روزی جهت تعیین شاه آینده احتیاج به وقت داشته‌اند. چه، اکثر منابع بر این امر اذعان دارند که شاه سلیمان هنگام مرگ، درباریان را در انتخاب شاه آینده از میان دو فرزندش حسین میرزا و عباس میرزا مخیر ساخته بود. ۲۵ و این انتخاب همان‌طور که گفته شد نیاز به زمان داشت.

به هر ترتیب پس از درگذشت شاه سلیمان، ابتدا محمد باقر مجلسی شیخ الاسلام اصفهان «با سایر علمای زمان، به تجهیز و تکفین و نماز او در باغ گلدسته پرداختند و علم دعای اخلاص بر ذروهٔ سماء اجابت افراختند و عمارت آن باغ را به فروش ملوکانه و عودسوزها و مجمرهای پادشاهانه آراسته، صندوق نعش مبارك را ملبس به البسهٔ فاخره نموده در میان عمارت بر روی قالیچهٔ مسندی گذاشتند و حفّاظ و قرّاء به تلاوت کلام الله و امراء و بندگان درگاه، به گریه و ناله و آه مشغول گشتند. و تا سه روز فوج فوج از علماء و امراء و ارباب مناصب و ملازمان و سادات و اعزه و اعیان به دعا و زیارت و خواندن فاتحهٔ استدعای مغفرت ... می‌آمدند و هر روز سیصد قاب طعام به مسجد جامع برده به طلبهٔ علوم و مستحقین می‌دادند.» ٢٦ روز چهارم تابوت بر روی تخت روانی در حالی که جمعی از توابین امراء و ریش‌سفیدان به همراه آن بودند به سوی قم به راه افتاده، «به تاریخ هژدهم شهر ذیحجهٔ سنهٔ ۱۱۰۵ در جوار قبهٔ متبرکهٔ معصومهٔ مطهره و مضجع آباء و اجداد عالی درجه، تختگاه آن شهریار روی زمین را در زیرزمین و خوابگاهی که همیشه بر بالای تخت و رخت بود، در تنگنای لحد و خاك تیره، سخت ساختند.» ۲۷

انتخاب شاه سلطان حسین برای سلطنت:

در منابع آمده است که «شاه سلیمان هفت پسر داشته، اما زنده بودن همگی آنان هنگام مرگ وی تحقق نیافته است.» ۲۸ حسین میرزا به اقرب احتمال پسر ارشد بوده و عباس میرزا بر حسب سنین عمر، بعد از وی قرار داشته است. این دو شاهزاده که در این موقع به ترتیب بیست و پنج و بیست و سه سال عمر داشته‌اند، عجیب از حیث سیرت و صورت با یکدیگر متفاوت بوده‌اند. آن‌گونه که در کتب تاریخ آمده است، حسین میرزا علیرغم اینکه صورتی زیبا و هیکلی متناسب داشت، از بخت بد، پایش کمانی و پنجه‌اش

دستور شهریاران، مقدمه، ص ۲۷

پهن بود. در عوض، عباس برادر جوان وی هر چند همچون حسین از دنیای خارج بی‌خبر بود، لیکن نیرومندی و سلحشوری فطری داشته، بسیار از عقل سلیم و کاردانی بهره‌مند بود. ۲۹

با تمام این احوال، هیچیك از صفات فوق در انتخاب شاه آیندهٔ مملکت مؤثر نیفتاد.

چه، تنها موردی که مد نظر بود، تأمین منافع خواجه‌سرایان بود و بس. حتی اگر این منافع به قیمت اضمحلال و نهایتا سقوط سلسلهٔ صفوی تمام می‌شد. بدین‌گونه، آنچنانکه صاحب دستور شهریاران می‌گوید بعد از درگذشت شاه سلیمان، «انجمنی به جهت جانقی و کنکاش امور ضروریهٔ آن واقعهٔ زهرپاش و زینت دادن دیهیم شاهنشاهی از تارك خلفی از دودمان فرماندهی و زینت‌بخشی اورنگ سلطنت و فرهی، از مربع‌نشینی نتیجه [ای] از خاندان خلافت و پادشهی منعقد ساختند و از آنجا که» حسین میرزا را نسبت به دیگران برتر دانسته، وی را به پادشاهی برداشتند. و «بی‌اختلافی و بدون تشبث رأیی، دلهای اخلاص‌منشان گرم‌خون هواداریش و رزات جامه‌ای صوفی‌نژادان، سرگرم تربیت خورشید شهریاریش گردید.» ۳۰

مریم بیگم و سلطنت شاه سلطان حسین:

در غالب منابع عهد شاه سلطان حسین صفوی به دخالتهای زنی به نام «مریم بیگم» در رسیدن سلطان حسین به سلطنت اشاره شده است. چنانکه محمد محسن در زبدة التواریخ می‌نویسد: «بعد از ارتحال نواب طوبی آشیان (شاه سلیمان) حسب الصلاح نواب علیهٔ عالیه مریم بیگم عمهٔ شاه سلیمان، امراء و خواجه‌سرایان و خوانین و سرکرده‌های مجلهٔ معتبرهٔ بامهار، همگی در باب سلطنت موروثی به اسم نواب مالك رقاب (سلطان حسین) که اکبر وارث اولاد بود، درست نموده ...» ۳۱ در اینجا لازم به توضیح است که در منابع، نسبت این زن به شاه سلطان حسین، به صور گوناگون آمده است. گروهی او را عمهٔ شاه و عده‌ای وی را عمهٔ شاه سلیمان و برخی این زن را مادربزرگ شاه سلطان حسین خوانده‌اند. نوع نسبت او در اینجا مد نظر نیست؛ چه، با تکیه بر قرائن مختلف تعیین این امر به طور دقیق، دشوار است. بلکه مسئله مهمتر که باید مورد توجه قرار گیرد، نام این زن است. اصولا «اصطلاح بیگم در ایران عصر صفوی مانند دربار هند به معنای شاهزاده خانم به کار» ۳۲ رفته، اما اینکه نام این شاهزاده خانم، مریم بوده مورد دیگری را به میان می‌آورد. بنابر گفتهٔ کروسینسکی: «از زمان شاه عباس که به گرجستان مسلط شده بود، مادر همهٔ شاهان، شاهزاده خانمها و بانوان گرجی بودند. این بانوان اگرچه از آغاز جوانی در دربار ایران بزرگ شده بودند، تمایلات و احساسات دینی خود را حفظ می‌کردند. بیشتر آنان حتی نامهای خود را عوض نمی‌کردند.» ۳۳ کروسینسکی در ادامه می‌نویسد: «مادربزرگ شاه سلطان حسین مریم بیگم نام داشت. نام

دستور شهریاران، مقدمه، ص ۲۸

مریم از دربار تجاوز کرد و به ویژه در شهر اصفهان میان مردم بسیار رواج یافت. این شاهزاده خانم احساسات دینی دیرینهٔ خود را حفظ کرده و تصویرهای حضرت مریم را با احترامات زیادی نگهداری می‌کند.» ۳٤ بدین ترتیب بنابر گفته‌های کروسینسکی می‌توان گمان نمود که مریم بیگم تمایلاتی عیسوی‌گونه داشته و نقش او در لغو حکم

تحریم شراب و همدستی با خواجه‌سرایان به عنوان جناح مخالف اهل عمایم، تا حدودی گواه صادق این مدعاست.

به هر صورت سلطان حسین میرزا با وساطت مریم بیگم و موافقت خواجه‌سرایان، به عنوان نهمین شاه صفوی انتخاب شد و در ساعت سعد و مبارکی که توسط میرزا محمد رضا منجم‌باشی تعیین گردید، مراسم جلوسش به عمل آمد. یکی از سیاحانی که این زمان در ایران بسر می‌برده پیرامون جشن و سرور تاجگذاری شاه سلطان حسین می‌نویسد: «چراغانی کوچه و بازار به تهدید صورت گرفته و چراغها و شمعهایی که بازار را روشن کرده نه تنها جلوه‌ای به بازار نبخشیده، بلکه وضع نامطلوبی نیز در آن ایجاد نموده است. از آتش‌بازی و شادمانی حسابی نیز خبری نیست و این امر نشان می‌دهد که مردم، شاه صفوی را دوست ندارند، فقط از او می ترسند. چنانکه روز درگذشت شاه سلیمان جمع کثیری عروسی و بزم شادمانی برپا داشتند.» ۳۵

بدین‌گونه شاه سلطان حسین که تا قبل از فوت پدر، اکثر ایام را در حرمسرای شاهی گذرانده بود، بر اریکهٔ سلطنت قلمرویی تکیه زد که «از آب آمویه و قندهار تا سلیمانیهٔ کردستان و از حد داغستان و گرجستان تا کنار دریای عمان و جزیرهٔ بحرین گسترده بود.» ٣٦ فی الواقع ایران زمان شاه سلطان حسین، جز بغداد و قسمت‌های شرقی بین النهرین و آناطولی که شاه صفی آنها را از دست داد، همان مساحتی را دربرداشت که در زمان مرگ شاه عباس اول دارا بود. این اراضی از دست‌رفته از لحاظ خصیصهٔ نژادی جزو ایران نبود و اگر هم حفظ و نگهداری آنها امکان‌پذیر می‌شد، تازه سرچشمهٔ خطری بالقوه از داخل و خارج به شمار می‌رفت. ۳۷

اخلاق و خصائص شاه سلطان حسین:

مورخین و سیاحان اواخر عصر صفوی، خصایص رفتاری و ویژگیهای شخصیتی شاه سلطان حسین را به صور گوناگون ذکر کرده‌اند. عده‌ای همچون فندرسکی در تحفة العالم او را شاهی معظم شریعت و مکرم طریقت، عادل و منصف، شجاع و متهور، ورزیده در فنون سپاهی‌گری و طریق جنگ، سخاوتمند و کثیر النوال و غیره خوانده‌اند. ۳۸ و بعضی همچون سفیر روس و لینسکی وی را احمقی دانسته‌اند که در میان عوام کمتر نظیر آن را می‌شد یافت تا چه رسد میان تاجداران. ۳۹ بدون تردید شاه سلطان حسین مردی ضعیف النفس و ملایم بود چنانکه محمد محسن نیز در زبدة التواریخ بر این امر تصریح

دستور شهریاران، مقدمه، ص ۲۹

دارد و می‌نویسد: «بسیار رحیم و مظلوم و با عصمت و به زیور صلاح و سداد، آراسته، راغب به امور خیر و در کمال پرهیزگاری و تقوی بوده ...» ٤٠ و این صفات را تا آخر دوران سلطنت خود همچنان حفظ کرد. به طوری که «یان اوتس» ٤١ مدیر کمپانی هند شرقی هلند در ایران، پیرامون صفات شاه سلطان حسین در اواخر سلطنتش می‌نویسد: «هر چند او تاکنون بیش از بیست و هشت سال فرمانروایی کرده، هنوز همان حالات و صفاتی را که یکی از همکاران سلف من در ۱۷۰۵ م [١١١٦ هـ ق] دربارهٔ او بر شمرده است، دارد چون در ظرف بیست سالی که در این کشور اقامت داشته‌ام، دریافته‌ام که این پادشاه، اخلاقی بسیار ملایم، صلح‌جو و معتدل دارد. بسیار پرهیزگار است و دین خود را بسیار دوست می‌دارد و به گونه‌ای نامعمول از خونریزی و آدمکشی پرهیز می‌کند.

چنانکه در سراسر دوران حکومتش یك نمونه مردمکشی نبوده است.» ٤٢ چنین برمی‌آید که ارزیابی اخیر کاملا صحت داشته باشد. چه، شاه سلطان حسین بر خلاف شاهان سلف که برادران و فرزندان خود را از خویش «دور و مهجور و در تنگنایی محصور می‌داشتند و اکثر ایشان به این هم اکتفا نکرده، به میل یا به قلع، چشمهای ایشان را از نور بینش، عاری و عاطل نموده، جهان روشن را بر ایشان تیره و تار می‌ساختند،» ٤٣ با برادران و فرزندان خویش بدرفتاری ننموده، بلکه «فرمان داد تا در موضعی که والد ماجد بزرگوار جهت مقام ایشان تعیین فرموده بودند، عمارتهای رفیعهٔ دلکش ساخته، ساحت آن را گلزار رنگین و سقوف جدران آن را غیرت نگارخانهٔ چین کردند. بعد آن، به هر یك از ایشان، پرستاران زهره‌جبین قمرسیما بخشیده و بر مواجب و انعام و ملبوسات، به اضعاف مقرری زمان پدر بزرگوار در کمال تکلف افزود.» ٤٤ البته شاید بدین وسیله ایشان را به طور مؤدبانه محبوس نموده است.

صدور حکم تحریم شراب:

شاه سلطان حسین با چنان زمینهٔ تربیتی که قبلا به آن اشاره شد و نیز با چنین خصایص رفتاری و ویژگیهای شخصیتی، پس از جلوس به تخت سلطنت، دست به اقداماتی زد که از جملهٔ نخستین آنها چنانکه در اکثر منابع آمده است، صدور حکم تحریم شراب بود.

این فرمان که به توصیهٔ محمد باقر مجلسی شیخ الاسلام وقت، صادر شد، با چنان شدتی به مرحلهٔ اجراء در آمد که در همان روز اول کلیهٔ کوزه‌های شراب موجود در شیره‌خانهٔ شاهی به میدان آورده، شکسته گردید. لیکن درباریان خواهان چنین اقداماتی نبودند.

آنان طالب شاهی بودند که سرش به جام باده و زلف ساده، گرم باشد. تا ایشان بتوانند به بیکارگی و تن‌پروری ادامه دهند و به زور و ستم، بر مردم بیچاره سخت گیرند و کیسه‌های خویش پر کنند و خانه و کاخ و باغ و ده بسازند و بخرند. ٤٥

چنین بود که متوسل به مریم بیگم شدند و این زن در پی تمارضی، آنچنان شاه

دستور شهریاران، مقدمه، ص ۳۰

سلطان حسین را وسوسه کرد، که شاه صفوی پیمانهٔ توبه شکست و دست در جام و پیمانه زد و کم‌کم کار به جایی رسید که مانند پدر خود سلیمان، دستور داد تا هر جا دختر یا زن خوبرویی پیدا شود، به لطف یا به عنف بگیرند و برای او بفرستند. گو اینکه بدین کار شاید هم احتیاجی نبود. چه، بنابر نوشتهٔ محمد هاشم آصف در رستم التواریخ: «هر کس زنی در حسن و جمال بی‌نظیر داشت، با رضا و رغبت تمام او را طلاق می‌گفت و از روی مصلحت و طلب منفعت او را به دربار معدلت‌بار خاقانی می‌آورد و او را از برای آن یگانهٔ آفاق عقد می‌نمودند؛ و پس از کامیابی شاه، آن زن، با دولت و نعمت، باز به عقد شوهر خود در می‌آمد.» و یا «هر کس دختر بسیار جمیله‌ای داشت، سعی‌ها می‌نمود و به عرض محرمان سرادق جاه و جلال خاقانی می‌رسانید و آن دختر ماه‌منظر را از برای آن ذات نیکو صفات اقدس، عقد می‌نمودند با شرایط شرعیه و قواعد ملیه.» ٤٦ ممکن است که سخن محمد هاشم آصف را حمل بر اغراق نمود. چنانکه در سراسر کتاب وی این اغراق و غلوّ عامیانه و ساده‌لوحانه دیده می‌شود؛ ولی مسلما شاه سلطان حسین در زنبارگی افراط می‌کرده که چنین افسانه‌هایی برای او ساخته و پرداخته‌اند.

فرامین شاه صفوی در خصوص منع سایر منکرات نیز چندان نتیجه‌ای نبخشید و بتدریج با گذشت مدتی از آغاز سلطنت، بنا به گفتهٔ محمد خلیل مرعشی در مجمع التواریخ: «خود (شاه سلطان حسین) نیز در خیر و شر، مطلق غور نمی‌فرمود و هر یك از متناقضان، آنچه از مطالب متناقضهٔ خود به عرض پادشاه می‌رسانید، در جواب همه به غیر از کلمهٔ «یخشی در» که به زبان ترکی به معنی بسیار خوب است، چیزی نمی‌فرمود. چنانکه یکی از ظرفا در آن وقت این بیت گفته بود:

آن ز دانش تهی ز غفلت پر   شاه سلطان حسین «یخشی در» ٤٧

پنج سال نخستین:

حوادث نخستین پنج سال حکومت شاه سلطان حسین در کتاب دستور شهریاران به تفصیل آمده است و پرداختن به آنها در اینجا موجب تطویل کلام می‌گردد. لیکن به طور خلاصه باید گفت شاه سلطان حسین در حالی بر اریکهٔ سلطنت ایران تکیه زد که در هر گوشهٔ کشور، شورش و اغتشاشی برپا بود. چنانکه در روز اول جلوس میمنت مقرون خبر شورش میر لله سرکردهٔ بلوچ طاغوکی و غارت محال گرشك توسط ایشان، به دربار عظمت‌نشان رسید و اگرچه دولت صفوی سعی در سرکوبی ایشان نمود لیکن دامنهٔ این شورش به سال دوم سلطنت نیز کشیده شد. و در طی این مدت اقوام بلوچ با جنگ و گریز و سایر شیوه‌های خاص خود، دامنهٔ تاخت‌و‌تاز را گاه تا نواحی مرکزی کشور گسترش می‌دادند.

سال دوم سلطنت شاه سلطان حسین، عمده‌ترین مسئله، عصیان انوشه خان والی

دستور شهریاران، مقدمه، ص ۳۱

خوارزم و حرکت ازبکها در تحت لوای وی بود. و هر چند ریشهٔ این حرکت به سالهای آخر سلطنت شاه سلیمان می‌رسد، لیکن اوج آن در این زمان بوده که شرح نسبتا مفصل آن در دستور شهریاران و نیز در جزوهٔ ششم تحفة العالم آمده است و این دو تا حدودی نگرشهای متفاوت دارند. ٤٨

در سال سوم، از جمله حوادثی که برای شاه سلطان حسین پدید آمد، مسئلهٔ سلطان اکبر پسر اورنگ زیب پادشاه هندوستان بود که شرح مفصل آن در متن کتاب آمده است. از دیگر حوادث سنهٔ سوم سلطنت، شورش سلیمان کرماج در نواحی کردستان و غرب ایران، در سرحدات ایران و عثمانی است. او که شرح مفصل عصیانش در دستور شهریاران آمده، با کمك ایلات غرب ایران، مدتی علم طغیان برافراشت و در این راه از دولت عثمانی کمکهایی نیز طلب نمود. هر چند که آن زمان همچنان پس از معاهدهٔ قصر شیرین (زهاب) که در زمان شاه صفی به سال ۱۰٤۹ هـ ق منعقد شده بود، رابطهٔ ایران و عثمانی بر اساس تفاهم متقابل بود، لیکن دولت عثمانی در تحریك این سلیمان یاغی بی تمایل نبود. لذا از طرف دربار ایران سفیری به منظور گوشزد به خودداری از این امر، به دربار عثمانی ارسال شد.

سرکوبی طایفهٔ اوزبکیهٔ شمال توسط ولیمحمد خان چنگیزی، درگیریهای سید فرج الله والی عربستان (خوزستان) با مانع که از جملهٔ اشرار محلی بود، شورش مجدد اوزبکان به سرداری «زیریاسر» به عزم تاخت خراسان و خروج

خارجیان در مسقط و عمان علیه دولت صفوی و اعزام علیمردان خان جهت سرکوبی آنها از جملهٔ دیگر حوادث سال سوم سلطنت شاه سلطان حسین بود که شرح کامل آنها در دستور شهریاران آمده است.
سال چهارم سلطنت را نیز شاه سلطان حسین با شورش‌هایی در نواحی مرکزی، جنوب و شمال شرقی مملکت سپری نمود و تنها افتخارش در این سال این بود که ناحیهٔ بصره را که به موجب معاهدهٔ قصر شیرین جزو خاك عثمانی محسوب می‌شد، در اختیار گرفت. و به قول لکهارت: «از عجایب تقدیر آنکه قوای شاه سلطان حسین، آن بی‌علاقه‌ترین پادشاهان به جنگ، موفق به تصرف بصره شدند. افتخاری که نمی‌بایستی طی سالهای بعد نصیب نادر شاه و سربازان تعلیم یافتهٔ وی گردد.» ٤٩
سال پنجم سلطنت شاه سلطان حسین از یك سو صرف اعزام و ارسال شدن سفیر و نامه بین ایران و عثمانی بر سر تصرف بصره گردید و از طرف دیگر دولت درگیر سرکوب نمودن شورش ترکمانان یموت و گرایلی و گوکلان در شمال و عصیان والی عربستان (خوزستان) در جنوب بود که شرح مفصل این وقایع در متن کتاب حاضر آمده است.
متأسفانه در خصوص سال ششم سلطنت شاه سلطان حسین به علت افتادگی نسخهٔ خطی دستور شهریاران، اطلاع کاملی نداریم و فقط می‌دانیم که در این سال همچون سابق، بلوچها سر به طغیان برداشته و نواحی کرمان را مورد تاخت و تاز قرار دادند؛ و در این

دستور شهریاران، مقدمه، ص ۳۲

زمان گرگین خان گرجی تازه مسلمان ملقب به شاهنوازخان، از سوی حکومت صفوی حاکم کرمان شد و توانست بلوچها را با آنچنان شدتی سرکوب نماید که از سوی دولت مرکزی مورد تشویق قرار گیرد.
دربارهٔ اینکه دربار شاه سلطان حسین صفوی در ادامهٔ سال ششم سلطنت تا ظهور عصیان افاغنه به سرکردگی میرویس و بعد فرزندش محمود، در دههٔ دوم و سوم قرن دوازدهم هجری، دچار چه حوادثی شده و چه مصائب و مشکلاتی را پشت سر گذاشته است، ظاهرا اثری جامع و کامل وجود ندارد و آنچه که به صورت پراکنده شاید بتوان یافت، از خلال جنگها و مجموعه‌های خطی و یا سفرنامه‌های سیاحان و سفیران اروپایی می‌باشد. با این وجود به نظر می‌رسد بتوان شرحی کلی در خصوص ویژگیهای دربار و سلطنت صفوی که این زمان سراشیبی سقوط را با سرعت بیشتری می‌پیمود به دست داد.

اسراف و تبذیر:

بارزترین خصیصهٔ موجود در دربار شاه سلطان حسین صفوی عبارت بود از تشریفات زاید و اسراف و تبذیرهای فراوان؛ به نحوی که این امر به خوبی در گزارش سفیر روسیه به نام ولینسکی مشهود است. وی پس از ورود به دربار صفوی در خصوص تزئینات آنجا گوید: «نخستین چیزی که به چشم خورد منظره‌ای عالی از بیست اسب بود که به صف ایستاده و دارای زره و تجهیزات بسیار بودند. روی بعضی از زینها و لگامهایشان که از طلا و نقره بود، یاقوت و زمرد و سایر سنگهای گرانبها نصب کرده بودند. همهٔ اسبها را با طناب و میخی از طلا به زمین بسته بودند و برای کوبیدن آن میخ، چکشی هم بر طبق رسم ایرانیان در کنارش گذاشته بودند. زنجیرهایی که پاهای عقب اسبها را با آنها بسته بودند و همچنین چکشها همه از طلا بود.» ۵۰

هر چند فندرسکی در تحفة العالم عنوان می‌دارد که مراتب فوق در عهد شاهان ماضی بوده و در عصر شاه سلطان حسین لغو شده، اما جملی کارری ایتالیایی نیز وجود موارد مذکور را در سفرنامهٔ خود تأیید می‌کند. ۵۱ البته این زیاده‌رویها صرفا مخصوص درگاه پادشاه نبوده بلکه در میان مردم نیز رفاه‌زدگی به حدی به چشم می‌خورده که حتی فندرسکی نیز نتوانسته از آن چشم بپوشد و در تحفة العالم خود نوشته: «رنگینی وضع ایران و مبالغه و اهتمام در زینت اهل آن، به جایی رسیده که تجار و محترفه و مزارعان و سایر اوساط الناس، قبای زربفت و زرتار و شالهای بوته‌باف گرانبها دربر دارند و مندیل تمام زرنگین اصفهانی و تبریزی و فتنی و گجراتی بر سر می‌گذارند و از این، خود معلوم که غلام قورچی و نویسنده‌های دفترخانهٔ همایون تا چه مرتبه در زینت افزایند و سلاطین و خانان و ارکان دولت و مقربان تا چه حد تکلف نمایند.» ۵۲

دستور شهریاران، مقدمه، ص ۳۳

اخاذی و رشوه‌خواری:

بدرستی روشن است که تأمین هزینه‌های مذکور، از سوی درباریان میسر نمی‌شد مگر با اخاذی و رشوه‌خواری. چنانکه سفیر پرتغال در گزارش سفر خود از ایران در این مورد تصریح دارد و می‌نویسد: «همهٔ کارها در این دربار با پرداخت وجه نقد انجام می‌گیرد و چیزی نیست که در ازای پول به دست نیاید. زیرا صدر اعظم همه چیز را در معرض فروش قرار داده است ... رشوه و پول در دربار ایران موجب موفقیت در مهمترین کارهاست.» ۵۳

رشوه‌خواری و اخاذی صرفا محدود به بیگانگان نمی‌شد بلکه در درون دربار حتی برای کسب مقامات دولتی نیز بازار اخاذی گرم بود. چنانکه «هر یك از عمال ولایات چون از حضور اعلی، سرافراز به خدمتی و حکومتی می‌شدند، مبلغها به طریق نذرانه و رشوه از آن شخص به عنوان تقبل می‌گرفتند و شخصی دیگر که وجه رشوه را زیاد می‌نمود، با وجود حصول فرمان و خلعت و راهی شدن، باز او را بین راه برگردانیده، تشریف و فرمان را مسترد نموده کار را به شخصی که وجه زیاده داده بود، تفویض نموده، به قاعدهٔ دور و تسلسل، پیوسته بازار تغییر و تبدیل عمال، دایر و رایج بود.

چنانکه شخصی که از حکومت کاشان معزول شده، او را از بین راه برگردانیدند، این بیت گفته بود:

معزول شده بنده به کاشان نرسیده   گرگ دهن آلودهٔ یوسف ندریده» ٥٤

در این آشفته‌بازار که هر کس فکر پر کردن جیب خود بود، شاه با تغییر املاك عمومی به املاك خاصه که قسمت عمدهٔ آن در زمان شاه سلیمان صورت گرفته بود، ۵۵ گوی سبقت را از دیگران ربوده و به عنوان ثروتمندترین مرد محسوب می‌شد. اما با تمام این احوال، شاه سلطان حسین صفوی می‌کوشید جانب علماء را نیز نگاه دارد. در واقع او که اولین رقمش بعد از جلوس، «در باب تخفیف و تصدق سی هزار تومان عشر و ده نیم سیورغالات و حق النظاره ... [که] بایستی ... از سادات و علما و مستحقین و صلحا وصول» ٥٦ می‌شد، صادر گردید، در نزدیکی به علماء و روحانیون به حدی سعی و کوشش می‌کرد که خاتون‌آبادی در وقایع السنین می‌نویسد: «در سلسلهٔ صفویه ... به تشرع و اخلاص پادشاه دین‌پناه شاه سلطان حسین ... نیامده و همه کارهای خود را موافق شرع شریف می‌کند و مسایل را جمیعا از حضرت استادی علامة العلمایی میر محمد باقر ... اخذ می‌کند و اعتقاد کامل به حضرت

استادی دارد.» ۵۷

به هر ترتیب در یك ارزیابی کلی از دوران شاه سلطان حسین باید گفت که در عهد او تیغ در غلاف زنگ گرفت. ۵۸ و سپاهیان که بر اثر بی‌نظمی و کمی مواجب دلسرد شده بودند، با اکراه خدمت می‌کردند. دزدان در راهها به راهزنی می‌پرداختند و حتی راهداران نیز با ارتکاب به این عمل باعث وقفه در امور بازرگانی می‌شدند. ۵۹

دستور شهریاران، مقدمه، ص ۳۴

صاحب‌منصبان اداری که در نتیجهٔ خرید مناصب خود، بی‌پول شده بودند، به مردم ظلم و ستم می‌کردند و با گستاخی به تاراج اموال آنها می‌پرداختند. خلاصه آنکه عدالت در پایتخت کشور علنا خرید و فروش می‌شد. ٦٠

نظر لله‌باشی:

رضاقلی خان هدایت، مورخ عصر قاجار، صاحب تاریخ روضة الصفای ناصری در یك جمع‌بندی کلی از دوران شاه سلطان حسین مطالبی دارد که ذکر آنها در اینجا خالی از فایده نیست. وی می‌نویسد: «شاه به فرایض و نوافل می‌پرداخت و قاطعان طرق به قطع طریق و نهب قوافل؛ تیغها در نیام زنگار گرفت و جوشنها در ارزن قرار یافت؛ گوشها وقف نالهٔ چنگ بود و دیدها محو گردش پیاله؛ یکی را سخن در رنگ گل بود و دیگری را وقت صرفه لاله؛ ابروهای مقوس را به از چاچی کمان می‌پسندیدند و غمزه‌های شاهدان را بیشتر از تیرهای تاتاری می‌خریدند؛ رقاصان کابلی عزیزتر از بطالان زابلی بودند و لولیان شیرازی، محترم‌تر از دلیران قفقازی شدند؛ میدانهای مصاف به ایوانهای زفاف تغییر یافت و مضمار رزم به مزمار بزم تبدیل جست؛ محافل کواعب بر معارك کتائب مزیت گرفت و مجالس لواعب بر ملاحم رکائب رجحان گزید.» ٦١

هجوم افغانها:

در چنین وضعیتی که دیگر از شاه و دربار صفوی چیزی بجز اسم آن نمانده بود و به تعبیر ادوارد براون سلسلهٔ صفویه در این زمان چون عصای حضرت سلیمان (ع) بود که موریانه آن را خورده بود، ٦٢ مرعشی پر بیراه نگفته است که: «اگر کسی که اندك تدبیری و شجاعت و دلیری داشته باشد، به قدر حوصلهٔ خود می‌تواند تسخیر بلاد ایران نمود.» ٦٣ این امر یعنی برآمدن شخصی برای براندازی سلسله صفوی تحقق پیدا نکرد مگر از جانب شرق ایران، یعنی از جایی که قبایل افغان آن، سالها رقبه در ربقهٔ انقیاد و اطاعت دولت صفوی داشتند و هرگاه از جانب دولت مرکزی کوچکترین ضعف و فتوری احساس می‌کردند، ندای عصیان و طغیان سر می‌دادند. لکن این‌بار بر اثر ضعف بیش از حد دولت صفوی، با گردآمدن به دور شخصیتی چون میرویس و پس از او پسرش محمود، توانستند با هجوم به پایتخت صفوی، طومار نزدیك به دویست و سی سال حکومت این سلسله را در پیچند. در خصوص سقوط سلسلهٔ صفویه مطالب بسیاری به خامهٔ نویسندگان مبرز ایرانی و غیر ایرانی به حلیهٔ طبع در آمده و از این‌رو پرداختن دوباره به این قضیه در اینجا موجب تطویل کلام می‌گردد و از حوصلهٔ این مقال خارج است؛ لکن از آنجا که این مقدمه در خصوص شاه سلطان حسین است، از ابتدای حیاتش تا هنگام مماتش، گزیری نیست که هر چند به طور اختصار به واقعهٔ بسیار عظیم سقوط

دستور شهریاران، مقدمه، ص ۳۵

سلسلهٔ صفویه نیز پرداخته شود.

غالب منابع، سقوط سلسلهٔ صفویه را با اعزام گرگین خان گرجی به قندهار قرین می‌دادند. ٦٤ او که شاهزاده‌ای گرجی از حکمرانان گرجستان بود، پس از طغیان از سوی دولت مرکزی سرکوب شد؛ و دربار صفوی اگرچه ملقب به شاهنوازخانش ساخت، لیکن همواره «در پی فرصت مناسبی بود تا او را از این منصب (حکومت گرجستان) بردارد و به جای دوری بفرستد. این فرصت با مسئلهٔ قندهار پدید آمد و گرگین خان برای حکمرانی این ناحیه انتخاب گردید.» ٦٥ با ورود گرگین خان و سپاهیانش به قندهار، از آنجا که گرجیان همگی نصرانی بودند ٦٦ و ساکنین قندهار سنی مذهب، این اختلاف دینی بالا گرفت و بی‌اعتدالی بسیاری از سوی گرجیها، بر فرقهٔ مسلمین توابع قندهار خصوصا افاغنه روی می‌داد و دست درازی بر ناموس آنها از اناث و ذکور می‌نمودند.» ٦٧ و هر قدر که رئیس قبیلهٔ افاغنهٔ غلزایی یعنی میرویس «به گرگین خان منع این مقدمات می‌نمود و تظلم می‌کرد، از راه غرور نمی‌پذیرفت بلکه حمل بر بغی و طغیان او می‌نمود.

و میرویس و سایر فرق افاغنه به سبب آنکه سنی مذهب بودند، کمال تنفر از حکومت قزلباش داشتند و به سبب حکومت فرقهٔ گرجیه، این تنفر، مضاعف و دو بالا گردید. و چون میرویس شخص شجاع و صاحب داعیه بود و سر پرشوری داشت، تاب این مذلت نیاورده، از قندهار عازم اصفهان گردید که به درگاه پادشاهی شکایت شاهنواز خان کرده، او را معزول نماید؛ و یا معاتب به عتاب پادشاهی نموده او را و لشکر او را از زیاده‌روی باز دارد.» ٦٨

میرویس در اصفهان:

اغلب در خصوص رفتن میرویس به اصفهان، دو گونه اظهار نظر می‌کنند: عده‌ای می‌گویند که گرگین او را دستگیر کرده به اصفهان فرستاد؛ ٦٩ برخی می‌نویسند میرویس جهت دادخواهی، خود بشخصه راهی شد. و چنین می‌نماید نظر دوم صحیح باشد. چه، برای گرگین که این زمان در هرات دارای بیست هزار سرباز بوده، لزومی ندارد هرگز چنین ضعفی را از خود نشان دهد. به طوری که فردی را بگیرد اما جرأت تنبیهش را نداشته و مجبور باشد برای تعیین تکلیف به اصفهان بفرستد. دیگر آنکه غالب مورخین نوشته‌اند میرویس در دربار اصفهان توانست با پرداخت رشوه، تمام اطرافیان شاه را با خود موافق و با گرگین دشمن نماید و ایضا نگاشته‌اند که میرویس بزودی در جمع ندمای شاه درآمد. آیا منطقی است که یك زندانی که به هیچ وجه دسترسی به شاه نداشته به چنین اعمالی دست بزند؟ چگونه یك فرد دستگیر شده که به احتمال قوی قاعدتا اموالش هم توقیف و مصادره گردیده و در نتیجه فقیر است، توانسته آن همه پول و وسایل قیمتی با خود حمل نماید و در اصفهان به این و آن بدهد؟ پس باید قبول کرد که

دستور شهریاران، مقدمه، ص ۳۶

وقتی میرویس فهمید می‌خواهند دستگیرش کنند، پیش‌دستی کرده، با اموال بسیاری راهی پایتخت گردیده است. ۷۰ به هر ترتیب با ورود میرویس به اصفهان، از یك سو ضعفهای دربار صفوی در نظر این تیزبین سیاستمدار بهتر آشکار شد و از طرف دیگر او توانست با بذل و بخشش بسیار، به خانهٔ اکثر بزرگان اصفهان راه یابد و پیوند

دوستی را با آنها استوار سازد. چنانکه به قول کروسینسکی: «وزیر یا درباریی نبود که میرویس به خانه‌اش رفت و آمد نداشته باشد و در آنجا از او به خوبی پذیرایی نشود.» ۷۱ پس از آنکه میرویس توانست نظر قاطبهٔ درباریان را به خود جلب نماید. «دانست که اکنون باید ایمان استوار خود را در دین ثابت کند تا خوش آمد درباریان نسبت به او به بالاترین درجه رسد، برای این کار، مسافرت به مکه نه تنها بهترین وسیله بلکه مرحلهٔ دیگری از نقشهٔ توطئهٔ او بود.» ۷۲ چه، میرویس با اخذ فتوایی از مفتیان مکه توانست برای افراد طایفهٔ خود جهت قیام علیه دربار صفوی مشروعیت لازم را به دست آورد و آنان را در آینده در این راه بیشتر متحد سازد.

با بازگشت میرویس از مکه، دربار صفوی مواجه با مشکلی واهی گردید که ضعف خود را بیشتر در نظر او عیان نمود. این مشکل چیزی نبود جز ورود سفیری به نام «اسرائیل اوری (Israel OrI)» از سوی دولت روسیهٔ تزاری. اسرائیل اوری که با همراهان کثیری آمده بود، در خصوص مأموریتش آنچنان شایعاتی قوت گرفت که نه تنها در دربار صفوی، «بلکه میان مبلغان اروپایی و مجامع تجارتی نیز هول و هراس افکنده بود.» ۷۳ میرویس از این آشفتگی به نفع خود استفاده کرده توطئه‌هایی علیه گرگین‌خان طرح‌ریزی نمود که در نتیجه نه تنها به دریافت خلعت نائل شد، «بلکه اجازه گرفت به قندهار باز گردد تا در برابر گرگین خان همچون سدی قرار داشته باشد.» ۷٤

تجمع در قندهار:

میرویس پس از بازگشت محترمانه به قندهار، سایر بزرگان قبیله را در خفا به دور خود جمع نمود و هر چند در ظاهر به گرگین روی خوش نشان می‌داد، اما پنهانی نقشهٔ سرنگونی او را می‌کشید. عاقبت در زمانی که گرگین خان برای سرکوبی شورشیانی به بیرون از قلعهٔ قندهار رفته بود، میرویس با نیروهایی از قبل تعبیه شده، بر ایشان تاخت و حاکم گرجی را به قتل رساند و به لطایف الحیل بر قلعهٔ قندهار دست یافت.

چون خبر قتل گرگین به اصفهان رسید، از سوی دربار صفوی دو مأمور پی در پی به منظور تحقیق به قندهار اعزام شدند که هر دو توسط افراد میرویس زندانی گردیدند. در آن وقت دربار صفوی به هوش آمده و اقدامی جدی یعنی اعزام سپاهی به فرماندهی خسرو خان برادرزادهٔ گرگین و داروغهٔ اصفهان را واجب شمرد. اما از بخت بد دولت

دستور شهریاران، مقدمه، ص ۳۷

صفوی، خسرو خان نیز در این راه توفیقی حاصل ننمود. چه، عدم اتحاد و یکپارچگی سپاهیانش از دلایل مهم ضعف قوای وی بود. چنانکه مرعشی گوید: «سپاه قزلباش از دو جهت با خسروخان، یکدل و موافق نبودند. یکی آنکه ایشان مسلمان و او گرجی بود.

هر چند در ظاهر اسلام نموده بود، اما باطنا با طریقهٔ اسلام و مسلمانی آشنایی نداشت.

زیرا که سرداران سپاه او همگی گرجی و بر مذهب قدیم خود بودند و هر روز در مجلس او که شیلان و سفره کشیده می‌شد، به طریق کفار گرجستان، لحم خنزیر و خمر علانیه می‌خوردند و سرکردگان سپاه قزلباشیه بایست زیردست سرداران گرجی بنشینند و به خاطرهای ایشان، این معنی گران می‌آمد. دوم آنکه خسرو خان به سبب غرور، اعتناء به احوال سرداران قزلباش نمی‌نمود و در داد و دهش و طلب و تنخواه نیز کوتاهی می‌کرد و به اندك تقصیری سرداران سپاه را خفیف و بی‌عزت می‌نمود. به سبب این جهات، تمام سپاه، دل‌شکسته و آزرده بودند و تن به جنگ

درنمی‌دادند.» ۷۵ لذا عاقبت میرویس که از به مدد آمدن ابدالی‌ها به نزد خسرو خان مطلع شده بود، ابتدا پنهانی بر سر ابدالی‌ها ریخته و ایشان را تارومار ساخت و سپس به حیله‌ای خسرو خان را که در خیال عقب‌نشینی میرویس بود، به قتل رسانید.

انتشار خبر شکست و مرگ فجیع خسروخان، بیم و هراسی عظیم در اصفهان پدید آورد. ۷٦ شاه و وزیرانش پس از مذاکراتی طولانی، عاقبت قوای دیگری تحت فرمان قورچی‌باشی سالخورده‌ای به نام محمد زمان خان علیه یاغیان گسیل داشتند. از آنجا که سردار مذکور به واسطۀ ابتلاء به بیماری، به تأنی طی طریق می‌نمود، سرانجام پیش از رسیدن به قندهار یعنی در هرات درگذشت. ۷۷ و لشکریان وی به علت از دست دادن سردار خود، بدون تلاقی با غلزایی‌ها متفرق گشتند.

پس از اعزام بی‌نتیجۀ قوای مذکور، دربار صفوی دیگر نیرو به قندهار نفرستاد و میرویس توانست علاوه بر استحکام بخشیدن به پایه‌های حکومت خود، چند سال باقی عمر را نیز آسوده بگذراند؛ چرا که در این وقت «تنها نگرانی شاه سلطان حسین این بود که چگونه پول کافی برای ساختمان میدانی در باغ تفرجگاهش در فرح‌آباد، به دست آورد.» ۷۸ گفتنی است میرویس در این دوران سعی نمود تا با ارسال هدایا به دربار گورکانی هند، خود را تابع ایشان بخواند و این عمل جدا سری از دربار ایران را به واسطۀ علاقه به دربار هند نشان دهد. ۷۹

حوادث پس از میرویس و ظهور محمود غلزایی:

پس از درگذشت میرویس به سال ۱۱۲٦ هـ ق برادرش عبد العزیز که مردی صلح‌دوست و تا سرحد ترس محتاط بود، رهبریت قوم را به دست گرفت. «عبد العزیز پس از هیجده ماه امارت، مصمم شد که بکلی بر خلاف میل اتباع خود، به شاه سلطان

دستور شهریاران، مقدمه، ص ۳۸

حسین تسلیم گردد. چون او علی‌رغم اعتراضات ایشان، در نیت خود جاهد بود، سرکردگان دیگر، میر محمود پسر ارشد میرویس را که در آن موقع هیجده ساله بود، به قتل عموی خود واداشتند تا امارت را عهده‌دار شده استقلال آنان را حفظ کند.» ۸۰ محمود نیز با اجرای این درخواست، به ریاست قوم رسید.

در حالی که افاغنۀ غلزایی تحت رهبری محمود به تحکیم پایه‌های حکومت خود در قندهار مشغول بودند، دولت ایران سرگرم شورش ابدالی‌ها در هرات بود ۸۱ و شاید این از بخت محمود بود که در این مدت به تثبیت موقعیت خود پردازد. با افزایش قدرت غلزایی‌ها، این قوم تحت رهبری محمود بر سر ابدالی‌ها ریخته و در ظاهر برای اظهار همبستگی با دولت صفوی و در باطن به منظور توسعۀ قلمرو، ابدالی‌ها را از پای در آورده و محمود که سهمی از حیله و نیرنگ پدر نصیبش شده بود، سر رئیس قوم ابدالی را از تن جدا کرده به نشانۀ انقیاد و فرمانبرداری نزد شاه سلطان حسین فرستاد. ۸۲ شاه نیز حکمرانی کل قندهار را به او سپرده وی را ملقب به «حسین قلی خان» نمود. ۸۳ محمود سرکردۀ جوان غلزایی که دیگر از جانب هرات و ابدالی‌ها احساس خطر نمی‌کرد، در سال ۱۱۳۰ هـ ق نخستین حمله را به سوی ایران طرح‌ریزی کرد. وی به منظور رفع هرگونه توهم و هراس، وانمود کرد که مجددا خیال حمله به ابدالی‌ها را دارد؛ لیکن چون به سیستان رسید، به جای آنکه مسیر شمال یعنی راه هرات را پیش گیرد،

به طرف جنوب غربی و دشت لوت و نهایتا کرمان سرازیر شد. در این لشکرکشی که محمود به راحتی کرمان را فتح کرد، از آن ناحیه فراتر نرفت و مدت نه ماه در آنجا رحل اقامت افکند و در این مدت نسبت به کرمانی‌ها علی‌رغم عدم پایداری آنان، در نهایت بی‌رحمی و قساوت رفتار کرده مردم را وادار به تأدیه مبالغ گزاف و تهیهٔ مایحتاج لشکریان خود ساخت. علاوه بر قتل و غارت کرمان، محمود از این لشکرکشی اهداف دیگری نیز داشت که از آن جمله‌اند: آزمودن وسایل دفاعی صفویه، آموختن و کسب تجربه در زمینهٔ جنگ دور از خانه و کاشانه و سرانجام توسعهٔ آوازه و شهرت سرکردگی خویش.

با رسیدن خبر فتنه‌ای در قندهار، محمود کرمان را ترك كرده سرآسیمه به سوی مأمن خود شتافت؛ و دیگر برای دو سال از او خبری نشد. در طی این مدت، دولت صفوی نه تنها به فکر تجهیز قوا بر نیامد، بلکه با تصمیم‌گیریهای اشتباه، صاحب منصبانی دلسوز را نیز از دست داد؛ که از آن جمله‌اند: فتحعلی خان داغستانی صدر اعظم، ٨٤ لطفعلی خان فرماندهٔ سپاه اعزامی به جنوب کشور و وختانگ گرجی که او را تنها از ادامهٔ جنگ با لزگی‌های سرکش دلسرد نمودند. ٨٥ جالب آنکه در این ایام که دربار صفوی به واسطهٔ توطئه‌ها و دسایس درباریان در چنین منجلابی غوطه‌ور بود، سفیری به نام دری افندی از سوی دولت عثمانی، از ایران دیداری به عمل آورده و در گزارش خویش

دستور شهریاران، مقدمه، ص ۳۹

دربارهٔ وضعیت مأموران کشوری و لشکری ایران مطالبی نوشته که مبین دربار صفوی در آستانهٔ حمله نهایی محمود افغان است. وی می‌نویسد: «پرهیزکاری و طالب صلح و صفا بودن شاه، فرماندهان لشکری او را تنبل بار آورده و آن جوش و خروشی را که سپاهیان قزلباش در دوران پادشاهی اجدادش از خود بروز می‌دادند، در حال حاضر اصلا و ابدا ندارند و من خود در هنگام توقف در اصفهان مشاهده کردم که یکی از سرداران قشون او به جای اینکه وقتش را صرف امور سپاهی‌گری بنماید، در یکی از مدارس پایتخت مانند یك نفر طلبه به فرا گرفتن علوم دینی مشغول می‌شد. شخص اعلیحضرت هم در یکی از مدارس حجره‌ای برای خود ترتیب داده بود که در ایام هفته چند ساعتی را در آنجا می‌نشست و با روحانیون به بحث و مناظره می‌پرداخت.» ٨٦

سرانجام محمود که ضعف دولت صفوی را از زمان پدرش دریافته بود، در سال ١١٣٤ هـ ق حمله نهایی را آغاز نمود. وی ابتدا کرمان را مورد تاخت و تاز قرار داد و هر چند بدون هیچ اشکال بر شهر استیلاء یافت، لیکن از تسخیر ارگ فرو ماند و عاقبت نیز بخت و اقبال با او یار بود که فرماندهٔ ارگ حاضر شد در صورت انصراف محمود از ادامهٔ محاصره، مبلغی گزاف به او بپردازد. این پیشنهاد به موقع، که مشکلات از هر سو گریبان محمود را گرفته بود، به وی امکان بخشید تا بدون هتك حيثيت و اعتبار، به سواران خویش دستور عقب‌نشینی دهد ٨٧ و بی‌درنگ راه یزد را پیش گیرد.

با رسیدن خبر پیشروی افاغنه به سمت یزد، اهالی این شهر، دروازه‌ها را بسته، تن به محاصره دادند. افاغنهٔ جسور کوشیدند تا شهر را فتح کنند، لیکن با تلفاتی چند، عقب رانده شدند. چون محمود نمی‌خواست در نتیجهٔ حملات عبث، بیش از این به سوارانش لطماتی وارد آید و از آنجا که بکلی فاقد توپخانهٔ سنگین بود، شهر را به حال خود گذاشته، جسورانه راه اصفهان را پیش گرفت. ٨٨ تا نزدیك شدن به اصفهان، از سوی دربار صفوی دو مرتبه

پیشنهادهایی به محمود برای انصراف از پیشروی، ارائه شد، که نتیجه‌ای جز بیشتر نشان دادن ضعفهای دولت نداشت. و محمود به راه خود ادامه داد تا اینکه در نزدیکی اصفهان یعنی در ناحیه گلناباد با سپاه عظیم بی‌آرایش و بدون اتحاد صفوی مواجه گردید.

شکست فاجعه‌آمیز سپاهیان صفوی از محمود افغان در تاریخ ۲۰ جمادی الاول ۱۱۳٤ در گلناباد روی داد؛ ۸۹ و در این شکست، تقسیم فرماندهی، فقدان سربازان تعلیم دیده و بالاتر از همه رفتار حیرت‌انگیز اعتماد الدوله و اقدامات خیانت‌گونهٔ والی عربستان (خوزستان) نقش داشتند. در مقابل، میان محمود و سردارانش کینه و حسد شخصی وجود نداشت و از این رهگذر بین آنان جدایی نیفتاد و سربازان وی با همان شجاعت و سرسختی معمول خویش، نبرد را پایان دادند.

پس از پیروزی در گلناباد، محمود در هجوم به سمت دربار صفوی، چند روزی صبر

دستور شهریاران، مقدمه، ص ۴۰

و درنگ نمود. بعضی را عقیده بر این است که محمود قویا «در صدد عقب‌نشینی بوده ولی پس از آنکه پیشنهاد صلح به وی می‌رسد، فکرش تغییر می‌کند.» ۹۰ به نظر می‌رسد گفتار صاحب رستم التواریخ در این مورد صحیح‌تر باشد، وی می‌گوید: «مقربین درگاه عالم‌پناه ملوك سجده‌گاه خاقانی، هر روز عریضه‌هایی اخلاص‌آمیز با هدیه‌های شگفت‌انگیز به نزد والاجاه محمود خان افغان غلجه‌ای فرستادند و او را ترغیب و تحریص به داخل شدن شهر اصفهان می‌نمودند و وی و اتباعش جرأت به دخول شهر نمی‌نمودند و از کثرت خلایق شهر، بسیار خایف و هراسان بودند و بر در هر دروازه از بیست و چهار دروازهٔ شهر اصفهان حصار و سنگری ساخته بودند و از روی خوف و تشویش و عناد دینی هر کس از شهر بیرون می‌رفت، او را می‌کشتند.» ۹۱

بدین ترتیب این فرض، معقول به نظر می‌رسد که آنچه سرانجام محمود را مصمم به ادامهٔ حرکت خطیر وی ساخت، ماهیت اخبار امیدبخشی بود که از اوضاع اصفهان به او می‌رسید. این اخبار نه فقط از طریق جاسوسان وی، بلکه به وسیلهٔ اطرافیان خیانت‌پیشهٔ شاه نیز تهیه می‌گردید. به قراری که شایع شده بود، فتحعلی خان داغستانی که از حیلهٔ بصر، عاری و همچون محمود پیرو تسنن بود، در زمرهٔ کسانی قرار داشت که از روزهای نخست با محمود در ارتباط بود. و والی عربستان (خوزستان) را نیز باید یکی دیگر از خائنان احتمالی دانست. ۹۲

محاصرهٔ اصفهان:

اگرچه مدت محاصرهٔ اصفهان را منابع به صور گوناگون ذکر کرده‌اند، لیکن همه در این امر اتفاق نظر دارند که در این مدت، قحطی و بیماری شدیدی به شهر اصفهان سایه افکنده بود. سنندجی صاحب زبدة التواریخ در خصوص قحطی اصفهان در ایام محاصره می‌نویسد: «... قشون محمود روز به روز در سیه ساختن و راه نجات را بر روی محصورین بستن می‌کوشیدند. به مثابه‌ای که یأس تمام، به حال خاص و عام رو داده یوما فیوما قوت، ضعف و ضعف، قوت پذیرفته. از یك طرف قحط و غلا و از یك جانب ستم و بلا. محصورین مظلومین برای اکل میته می‌مردند و بزرگان و نجباء در محلات و اسواق و مکمنان، طفلان خوردسال را دزدیده زبح [ذبح] می‌کردند و می‌خوردند. دلهای ایشان برای گندم، چون گندم، سینه‌چاك می‌بودند و طایر جانها در غم دانه، گرفتار دام هلاك و

برای گرده‌نانی، دهنها چون تنور، به آتش حسرت می تافت و چشم مردم، قرصی برای نهار، سوای پنجه‌کش خورشید نمی‌یافت. از شورچشمی زمانه، عهدی شد که شیرین‌دهنان، به یاد شکر، لب خود می‌مکیدند و شکرلبان، به جای ریزه‌قند، نباتات می‌خائیدند. به هوس میوه، دامن از نخل زندگی برمی‌چیدند و به یاد انگور، خاك پای تاك را از یك میل راه چون توتیای غوره به

دستور شهریاران، مقدمه، ص ۴۱

چشم می‌کشیدند. کسانی که از جامهٔ ابریشمی تن می‌پوشیدند، چون کرم پیله به پرك خوردن می پیچیدند. و جمعی که به مغز بادام و لوزینه نمی‌آلودند، از شدت جوع برای پوست درخت خوردن، به پای درختان می‌افتادند. اگر دانهٔ ارزنی می‌جستند، رفیق را پی نخود سیاه فرستاده، خود به دزدی می‌خوردند. و اگر حبهٔ جاورسی می‌یافتند، در تقسیم آن، مته به خشخاش می‌نهادند. کسی روی پیاز را سیر نمی‌دید و دانهٔ ماش از شاه دانج عدسی عزیزتر گردید. سائلان از بردن اسم نان، تودهنی می‌خوردند، چراغ دودمانها بی‌نور و اصفهان یکباره ویران گردید. قحطی آدم علاوهٔ قحطی نان شد. امنای دولت را سررشتهٔ طاقت، گسیخته شد و خاك عجز و هوان بر فرقشان بیخته ...» ۹۳

پس از هفت ماه و بیست و سه روز محاصره، شاه سلطان حسین که در طی این مدت موفق شده بود پسرش طهماسب میرزا را از حرم به در آورده و جهت جمع‌آوری قوا و شکست افاغنه به بیرون از اصفهان بفرستد، چون نتیجه‌ای از اقدامات خود و دیگر یارانش ندید، به واگذاری تاج خسروانی به محمود افغان، تن در داد و عاقبت، این شاه نگون‌بخت افسردهٔ دلخسته، سوار بر اسب عاریتی محمود، از معابر پایتخت خود که اجساد مردگان بر آنها پراکنده بود، آهسته به طرف اردوگاه محمود افغان روانه شد و پس از مدتی انتظار در اردوگاه، به سراپردهٔ محمود وارد شد و چنین گفت: «فرزند، به موجب گناهان من، خداوند مرا بیش از این لایق سلطنت نمی‌داند. اینك حق تعالی سلطنت مرا به تو می‌دهد. این است علامت و نشان پادشاهی که من بر سر تو گذاردم.

سلطنت تو طولانی باد.» ۹٤ و بدین ترتیب طومار بیش از دو قرن حکومت سلسلهٔ صفوی در پیچیده شد.

علل سقوط:

مینورسکی دلایل سقوط سلسلهٔ صفویه و نهایتا واگذاری تاج سلطنت به محمود افغان را به صورت زیر مطرح می‌کند:

الف: از میان رفتن کامل هستهٔ مرکزی عقاید مربوط به سلطنت متکی به مذهب. یعنی اساسی که شاه اسماعیل بر پایهٔ آن، حکومت خود را بنا کرده بود، بی‌آنکه اندیشهٔ اعتقاد موثر دیگری جایگزین آن شود.

ب: اختلاف فاحش عناصر قدیم و جدید در نظام ایران.

ج: تزلزل توازن میان ممالك و خاصه و توسعهٔ خاصه که طبعا مایهٔ دلسردی و رمیدگی خاطر خدمتگزاران متصدی آن توسعه می‌گشت.

د: وجود «نیمه حکومتی» در حرم و شخص ملکهٔ مادر و خواجه‌سرایان که اعمالشان غالبا دور از مسئولیت و بی تعقل بود.

ه: فساد خاندان سلطنتی که نوباوگان آن در محیط حرم، بی‌خبر از حوادث جهان

دستور شهریاران، مقدمه، ص ۴۲

خارج بسر می بردند.» ۹۵

در اینجا ذکر نکته‌ای لازم به نظر می‌رسد و آن اینکه برخی به غلط تصور می‌کنند که آخرین پادشاه یك سلسله، تنها عامل اصلی انقراض و سقوط سلسله است و خیال می‌کنند وی دارای کلیهٔ معایب و نواقص بوده و مرتکب خبط و اشتباهات بسیاری شده که بالنتیجه سلطنت را از دست داده است. به همین جهت در اکثر موارد، آخرین سلطان هر سلسله مورد طعن و لعن قرار گرفته که این در مورد شاه سلطان حسین نیز صادق است.

چنانکه در غالب کتب تاریخ مربوط به دوران افول حکومت صفوی و طلوع دولت نادری، آنچه از این پادشاه ضبط شده است، «تصویری قالبی و یکنواخت از مردی است در منتهای سست عنصری و حقارت و بازیچهٔ دست حوادث. مردی مربوط به آخرت و گوشه‌گیر که واقعیت‌های این جهان را به اندیشهٔ جهانی دیگر نادیده گرفته، کنج عزلت را بر گنجهای ناپایدار دنیا برتری داده و صحبت حکیم‌باشی و ملاباشی و خواجه‌سرایان را بر میدان جنگ و گردش نیزه و شمشیر برگزیده است. مردی خرافه‌پرست و قضا و قدری و معتقد به بیهودگی مقاومت در برابر حوادث نامطلوب.» ۹٦

پر واضح است که با بیان مطالب فوق قصد دفاع از آخرین پادشاه دودمان صفوی را نداشته؛ چه، «تردید نیست که شاه سلطان حسین از عوامل اصلی انقراض و تباهی دولت صفوی بوده و حوادث غم‌انگیز سالهای ۱۱۳٤ و ۱۱۳۵ هجری قمری با عدم لیاقت و ضعف وی در ادارهٔ امور دولت و ملت ایران ارتباط مستقیم داشته است اما با توجه به عوامل سقوط و انحطاط حکومت صفوی و تحقیق در ریشه‌های آن، این نتیجه به دست می‌آید که اولا شاه سلطان حسین در سالهای بالنسبه طولانی سلطنت خود از جنبه‌های مثبت فرمانروایی بی‌بهره نبوده است. ثانیا تمام علل و اسباب انقراض دولت صفویه را به دوران او نباید نسبت داد.» ۹۷ به عبارت دیگر شاید بتوان گفت ریشه‌های سقوط سلسلهٔ صفوی به زمان سلطنت شاه عباس اول که غالبا آن عهد را دورهٔ اوج شکوه و قدرت ایران عصر صفوی می‌دانند، بر می‌گردد. چه این پادشاه از یك طرف با کشتار اکثر شاهزادگان صفوی، جانشین لایقی برای خود باقی نگذاشت و از سوی دیگر امنیتی که شاه عباس طی جنگهای طولانی با عثمانی و اوزبکان در سایهٔ یك حکومت نیرومند بوجود آورد، سبب ضعف و اضمحلال قوای نظامی گردید. لیکن بسیار جالب است که همه به گونهٔ دیگری جلوه یافته و غالبا مشاهده می‌گردد که کلیهٔ گناهان به گردن شاه سلطان حسین نگون‌بخت انداخته می‌شود.

بنابراین «تصویر ذهنی از مردی که کشور شاه اسماعیل و شاه عباس را دچار بی‌سروسامانی کرده است، از لحاظ مردمی که به افتخارات گذشتهٔ خود علاقمند بودند هیچگاه تصویر خوش‌آیندی نبوده است تا جایی که جلوهٔ آثار ارزندهٔ زمان شاه سلطان حسین مانند مسجد زیبای سلطانی و گچ‌بریها و تزئینات مدرسهٔ نیم‌آورد و

دستور شهریاران، مقدمه، ص ۴۳

معماری کاروانسرای مادر شاه هم تحت الشعاع آثاری چون مسجد شاه و شیخ لطف الله قرار گرفته و آنهایی که به اوجها و فرازهای تاریخ بیش از نشیب‌های آن توجه دارند، عصر صفویه را عادتا عصر شاه عباس می‌پندارند و در

حقارت تسلیم شاه سلطان حسین، شهامت و پایداری اصیل مردم ایران را در دوران استقرار حکومت افغان نادیده می‌انگارند و بالمآل صحنه‌هایی شورانگیز از تاریخ شهرهای قزوین و یزد و خوانسار و سده ناجسته می‌ماند.» ۹۸ لیکن این حماسه‌ها در کتب تاریخ متعلق به آن دوران ضبط است به طوری که شیخ محمد علی حزین مورخ و نویسندهٔ اواخر عصر صفوی که شاهد عینی وقایع پایان سال ١١٣٤ و اوایل ١١٣٥ هجری قمری هنگام محاصرهٔ اصفهان بوده در خصوص شهر قزوین پس از آنکه به تصرف افاغنه درآمد می‌نویسد: «روزی عوام و مردم بازار بهم بر آمده شمشیر در افاغنه نهادند و چهار هزار تن کمابیش بکشتند و شهر به ضبط خود آوردند. پس از چندی باز لشکر بر سر آن شهر کشیده به عهد و پیمان متصرف شدند و همچنین در قصبهٔ خوانسار عوام شوریدند و جمعی از افاغنه را با حاکم و سرداری از ایشان که وارد شده، به جایی می‌رفت، در میان گرفتند و در یك روز سه هزار تن بکشتند. و از غرایب اینکه بعض دهات حقیره که به هر نوع ذخیرهٔ آذوقه داشتند در مدت هفت سال که استیلای افاغنه واقعه بود، حصار نااستوار خود را حراست نموده جز صفیر تفنگ از ایشان به افاغنه نرسید و چندان که در تسخیر آن قریه‌ها در آن مدت مدیده کوشیدند سود نداشت.» ۹۹ و از این قبیل است قیام مردم بن اصفهان که به جهت جلوگیری از تطویل کلام از پرداختن بدان خودداری می‌شود.

محمود بر اورنگ سلطنت:

پس از آنکه شاه سلطان حسین در اردوگاه محمود تاج را بر سر امیر جدید افغان گذاشت، فاتح جوان به وی گفت: «تو اندوه به دل راه مده؛ بخت و اقبال انسانی این چنین بی ثبات است. خداوند چون اراده‌اش تعلق گیرد به یکی سلطنت می‌بخشد و چون خواست، آن را منتزع ساخته از دستی به دستی و از قومی به قوم دیگر منتقل می‌گرداند.
لیکن من عهد می‌کنم که هماره به چشم پدر به تو بنگرم و هیچگاه بدون صوابدید تو دست به کاری نزنم.» ۱۰۰
علی‌رغم چنین قولی از سوی محمود، پادشاه نگون‌بخت صفوی، در اسارت وی زندگی ناگواری داشت. چه، پس از مدتی کلیهٔ زنان صیغه‌ای او به فرمان پادشاه جدید نصیب سرداران افغانی گردید. خزانهٔ سلطنتی که دیگر چیز با ارزشی در آن نمانده بود به تصرف محمود که با یکی از شاهزاده خانمهای صفوی ازدواج کرده بود، درآمد.
شاهزادگان صفوی نیز که تا پیش از این در محیط بستهٔ حرمسرا بسر می‌بردند به چهار دیواری زندان انداخته شدند؛ و شاید فجیعترین حادثه در نظر شاه سلطان حسین، دیدن

دستور شهریاران، مقدمه، ص ۴۴

قتل همین شاهزادگان بود که چندی بعد به دستور محمود افغان انجام گرفت.

اشرف افغان:

با تمام این احوال حکومت کوتاه ولی خونین محمود با کودتای پسر عمویش اشرف پایان یافت و این برکناری تسلی‌یی چند برای شاه سلطان حسین پدید آورد. (۱۲ شعبان ۱۱۳۷) اشرف اگرچه هنگام جلوس سعی کرد تا به تزویر، نظر شاه را به خود جلب نماید، ۱۰۱ لیکن یك سال و اندی بعد شاه سلطان حسین به دستور همین شخص کشته شد.

توضیح آنکه در اواخر پاییز سال ۱۱۳۹ ه‍ ق احمد پاشا سردار عثمانی که همدان را متصرف شده بود، از طریق

خرم‌آباد عازم اصفهان شد و اشرف به مقابلهٔ او شتافت.

سردار ترك به اشرف پیغام داد که افغانها مردم ناشایسته‌ای هستند که به ناحق پادشاهی را معزول کرده و سلطنت را غصب نموده‌اند و او (احمد پاشا) تصمیم دارد که سلطنت را به صاحب حقیقی آن باز گرداند. اشرف از این پیغام سخت در خشم شد به حدی که مهتر خود فرهاد را که سابقا با همین سمت در خدمت شاه سلطان حسین بود، با دو نفر افغانی برای کشتن شاه سلطان حسین به اصفهان فرستاد. آن دو تن، شاه سلطان حسین را گردن زدند و سر او را به نزد اشرف بردند. اشرف نیز سر خون‌آلود را برای احمد پاشا ارسال داشت. ۱۰۲ و ظریفی تاریخ قتل شاه سلطان حسین را که به سال ۱۱٤۰ هـ‌ق تحقق یافت، در ماده تاریخی این‌گونه بیان نمود:

«شده شهید حسین دوم ز آل رسول» ۱۰۳ (۱۱٤۰ هـ‌ق) بدین ترتیب زندگی پرماجرای شصت سالهٔ شاه سلطان حسین صفوی که بیست و پنج سال آن در حرمسرای شاهی، سی بهار آن به سلطنت و بختیاری و پنج سال آن به اسارت و تباهی گذشت، به سر آمد. زندگی پرمخاطره‌ای که کمتر مورخی به شرح و بسط آن پرداخته است چرا که بنا به گفتهٔ ادوارد براون: «فتح افغانها چنان ایران را در انظار خوار ساخت که نباید تعجب کنیم از اینکه مورخین این مملکت از بیان وقایع پستی‌آور و حوادث دردناك آن عهد خودداری کرده باشند.» ۱۰٤ و این عبارت، خود بیانگر ارزش و اهمیت بسیار کتاب دستور شهریاران می‌باشد. اثری که شاید تنها منبع تاریخی به زبان فارسی است که دربردارندهٔ حوادث شش سال نخستین حکومت شاه سلطان حسین صفوی است و در ذیل به شرح و معرفی آن پرداخته می‌شود.

دستور شهریاران، مقدمه، ص ۴۵

(۳) مؤلف دستور شهریاران

کتاب دستور شهریاران همچنانکه قبلا گفته شد نوشتهٔ محمد ابراهیم بن زین العابدین نصیری است؛ و در یادداشتی که در برگ نخست نسخه وجود دارد، نسب مؤلف به خواجه نصیر الدین طوسی رسانده شده که در مورد صحت و سقم آن جای تأمل وجود دارد. با این حال، محمد ابراهیم در دیباچهٔ کتاب حاضر پیرامون مشاغل اجدادش در طی دو قرن حکومت سلسلهٔ صفوی می‌نویسد: «از بدو طلوع آفتاب دولت این سلسلهٔ علیهٔ با اقبال اباعن جد ذره مثال، ملازم و ملتزم رکاب ظفر انتساب سلاطین جنت مکین این خانوادهٔ رفیعهٔ صاحب اجلال بوده آن پادشاهان قدردان و جهان کدخدایان ثروت نشان در ازاء نیکو خدمتیها و جانفشانیها و صوفی‌گریها ایشان را به مناصب عالیه و خدمات متعالیه مثل تولیت مشاهد مقدسهٔ منوره و روضات متبرکهٔ عرش درجهٔ نجف اشرف و عتبات عالیات و روضهٔ رضویه ... و وزارت دیوان اعلی و انشاء ممالك و استیفاء ممالك و مجلس‌نویسی و سرداری و وزارت مهر و غیرها ممتاز و سرافراز فرموده‌اند.» ۱۰۵

بنابر آنچه که در کتب تاریخی و تذکره‌های عهد صفوی آمده است، نسب محمد ابراهیم از طریق چند واسطه به ملك بهرام کلانتر عصر شاه عباس اول می‌رسد که شرح حال هر کدام از ایشان تحت نام هر یك در ذیل می‌آید:

ملك بهرام (کلانتر):

وی که در دستگاه سلاطین بایندریه بود، در زمان شاه اسماعیل به واسطهٔ سعایت حاسدان مدتی از امور دولتی

برکنار گردید و حتی به نوشتهٔ اسکندر بیك: «... از وطن مألوف جلا نموده و بر حسب تقدیر بر ولایت مصر و آن حدود اقامت داشت.» ۱۰٦ لیکن سرانجام با ورود شاه اسماعیل به خطهٔ اردوباد- قصبه‌ای دلگشا و دلنشین در جانب شمالی آب ارس- و پیشنهاد حسین بیك لله که از خاصان درگاه و جانسپاران دولتخواه بود، ملك بهرام بخشیده شده، حکم استمالت به اسم او عز اصدار یافت. نامبرده با بازگشت به اردوباد پس از مدتی به منصب کلانتری آنجا منصوب شد و چند سالی در این مقام باقی ماند. ملك بهرام سرانجام در هشتاد سالگی هنگامی که برای سفر حج به عربستان رفته بود، درگذشت و از او پنج پسر به نامهای: میرك بیك، ابو طالب بیك، ابو تراب بیك، حاتم بیك و ادهم بیك به جای ماند. ۱۰۷

میرك بیك (مجلس‌نویس):

وی نظر به استعداد و قابلیتی که داشت مدتی در ملازمت رکن السلطنه معصوم بیك

دستور شهریاران، مقدمه، ص ۴۶

شجره نامهٔ محمد ابراهیم نصیری:

دستور شهریاران، مقدمه، ص ۴۷

صفوی منصب انشاء و لشکرنویسی را به عهده داشت تا اینکه به مرتبهٔ وزارت معصوم- بیك ترقی کرد. میرك بیك بعدها در درگاه شاه طهماسب به مجلس نویسی رسید و سرانجام در همین مقام بود که چشم از جهان فرو بست. ۱۰۸

ابو طالب بیك (مستوفی):

این شخص منصب استیفای علی قلی خان شاملو للهٔ شاه عباس و بیگلربیگی هرات را یافت و در ملازمت او روانهٔ خراسان گردید. ابو طالب بیك چند سال در دار السلطنهٔ هرات روزگار گذرانید تا اینکه عبد الله خان ازبك از ماوراء النهر لشکر به خراسان کشید و ابو طالب بیك در مقام میانجی‌گری به اردوی ازبکان رفت. خان ازبك ابو طالب بیك را در دهانهٔ توپ گذاشت و با شلیك آن به حیات وی خاتمه داد. ۱۰۹

ابو تراب بیك (مستوفی):

وی چندگاهی به منصب استیفای مشهد مقدس منصوب گشته بدان امر اشتغال داشت.

از زمان فرمانروایی اسماعیل میرزا، ابو تراب بیك به وزارت مرتضی قلی خان پرناك حاکم مشهد رسید و سرانجام در همین شهر چشم از جهان فرو بست. ۱۱۰

حاتم بیك (اعتماد الدوله):

او بعد از فوت پدر به منصب کلانتری اردوباد منصوب شد لیکن به سعایت دشمنان ناچار به ترك شغل و مقام گردید. حاتم بیك مدتی را به وزارت حکام ولایات یزد، شیراز و کرمان گذراند تا آنکه به استیفای ممالك محروسه معزز و سربلند گشته، عاقبت به مقام وزارت دیوان اعلی (اعتماد الدوله) ارتقاء یافت. نامبرده مدت بیست سال در این مسند به حل و عقد امور جهانیان پرداخت و بالاخره در سال ۱۰۱۹ هـ ق که «به تسخیر قلعهٔ دمدم و دفع عصیان

امیر خان برادوست مأمور بود، شبی در پای قلعه، حال بر او متغیر گشت و به فجاء درگذشت.» ۱۱۱ میرزا ابو طالب خلف حاتم بیك است که به جای «والد غفران مآب به وزارت دیوان اعلی رسید؛» ۱۱۲ و در زمان تألیف عالم آرای عباسی به سال ۱۰۲۵ هـ ق بنابر گفتهٔ اسکندر بیك همچنان عهده‌دار این مقام بوده است.

ادهم بیك (مستوفی):

بنابر آنچه اسکندر بیك منشی در عالم‌آرای عباسی آورده است «ادهم بیك مدتی به کسب قابلیت و علم سیاق مصروف داشت و به منصب استیفاء سرکار شاهزادهٔ مغفور سلطان مصطفی میرزا مأمور گشته، در اواخر، منصب وزارت سرکار نواب میرزا به آن جناب تعلق گرفت و چندگاهی متوجهٔ هیچ شغلی از مشاغل دنیا نبود تا آنکه در زمان

دستور شهریاران، مقدمه، ص ۴۸

جلوس نواب سکندرشأن سلطان محمد پادشاه منصب کلانتری دار السلطنهٔ تبریز را عهده‌دار شد. لیکن با مخالفت و دشمنی رقبا اجبارا راهی اردوباد شد و در زمان سلطان حمزه میرزا و شاه عباس مشاغلی از جمله وزارت اسلمس خان تاتی اغلی ذو القدر مهردار اختیار نموده، بالاخره از مشاغل دنیوی دلگیر گشته، میل توطن مشاهد مقدسه و کسب مثوبات اخروی نموده، چندگاه توفیق مجاورت عتبات عالیات دریافت سپس ارادهٔ توطن شیراز نمود و منظور انظار شفقت شاهانه گردیده، هر ساله مبلغ یکصد تومان شاهی از قصر الدشت شیراز به رسم سیورغال عنایت فرمودند و عاقبت در سال هزار و ده هجری قمری در شیراز درگذشت.» ۱۱۳

میرزا عبد الحسین (منشی الممالك):

خلف میرزا ادهم بیك مستوفی که به منصب منشی الممالکی رسید و دارای کتاب تحفهٔ شاهی در زمینهٔ منشآت صفوی است. این اثر مجموعهٔ منشآت یا مجموعهٔ مکاتیب و مناشیر است که وی به نام شاه صفی در ۱۰۴۳ هـ ق در سن شصت سالگی در یك مقدمه و دو باب و خاتمه ساخته است. ۱۱٤ از میرزا عبد الحسین، دو فرزند به نامهای محمدرضا مجلس‌نویس و میرزا زین العابدین منشی الممالك به جای ماند.

محمدرضا (مجلس نویس):

وی مؤلف کتاب کشف الآیات قرآن کریم است و پسرش عبد الجمیل گوید: «پدرم بیست مجلد لغات ترکی و رومی و جغتایی و روسی و قزلباش و خطایی گرد می‌کرد و می‌خواست آنها را در کتابی به نام منشآت سلیمانی بگنجاند، اما به انجام نرسانید.» ۱۱۵ از محمدرضا مجلس‌نویس دو پسر به نامهای عبد الجمیل و محمد تقی به جای ماند.

میرزا زین العابدین (منشی الممالك):

صاحب تذکرهٔ نصرآبادی در مورد وی می‌نویسد: «جوان قابل کامل به همتی بود در کمال مردمی و آدمیت و نهایت پاکی ذات و اهلیت. بعد از والد بزرگوار به منصب انشاء ممالك سرافرازی یافت؛ نهایت اعتبار و اقتدار داشت. چند سال قبل از این فوت شده، برادر عالی مقدار ایشان (محمد رضا مجلس‌نویس) که در کمال فضیلت و دانایی است، به آن منصب سرافراز شد. مرحوم مشار الیه فکر شعری می‌کرد و منشی تخلص داشت. شعرش این است. بیت:

بی‌حجابی پردهٔ دیدار عاشق می‌شود عینك چشم و دل ما باشد این دیوارها

***

کس ندیدیم به همواری خود زیر فلك　　　گویی این سنگ همین بر سر ما می‌گردد

***

دستور شهریاران، مقدمه، ص ۴۹

گه چرخ، مرا ز عیش مستی افزود　　　گاهی ز خمار تنگ‌دستی افزود

***

روشـــن دل را ســـپهـــر چون فـــواره　　　چندان که بلند کرد پستی افزود» ۱۱٦

از میرزا زین العابدین منشی الممالك فرزندی ماند به نام محمد ابراهیم مجلس نویس که همان مؤلف دستور شهریاران است.

محمد ابراهیم (مجلس‌نویس):

در خصوص شرح حال و سرگذشت محمد ابراهیم در دستور شهریاران سخنی به میان نیامده و تنها با کمك دو جنگ خطی به شمارهٔ ٤۹۰۳ کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی ۱۱۷ و ۲۵۹۱ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران ۱۱۸ مطالبی در خصوص وی به دست آمد.

چنین برمی‌آید که محمد ابراهیم در سال ۱۰۵۰ هجری قمری به دنیا آمده است. چه در جنگ کتابخانهٔ مجلس در جایی می‌نویسد: «اکنون که سنین عمر به ستین (شصت) رسیده و قوای جسمانی، ضعف دیده شاهباز تیر پرواز نظر که در شب تار، مور شکار بود، در روز روشن به پایمردی بال عینك، خود را به منزل می‌رساند.» ۱۱۹ و از آنجا که تاریخ تحریر این قسمت از نسخه، سال ۱۱۱۰ هـ ق می‌باشد، لذا از احتساب این تاریخ، سال ۱۰۵۰ هـ ق که زمان تولد محمد ابراهیم است به دست می‌آید.

دربارهٔ چگونگی گذران ایام جوانی، محمد ابراهیم خود گوید: «در ابتدای جوانی و غرهٔ زندگانی، لوای استغناء برافراخته و حمیت جاهلیت را شعار خود ساخته، در شب از خامهٔ مژگان مشق سواد روشن کردن نموده و در روز به جهت تحصیل معیشت یك قلم، چون قلم در فرسودن بوده، درگاه ارباب دنیا بلکه دنیا را دروازهٔ عدم می‌شمرد و ضبط مال بی‌بقاء را از لغو و عبث نام می‌برد.» ۱۲۰

نخستین مقام و منصب دولتی محمد ابراهیم که از آن اطلاع پیدا کردیم، وزارت استرآباد می‌باشد که در سال ۱۰۹۱ هـ ق یعنی در سن ٤۱ سالگی از آن برخوردار بوده است. به طوری که در این زمان محمد ابراهیم بنایی در علی آباد استرآباد ساخته که شاعری با تخلص «مهدی» ماده تاریخ ذیل را برای آن سروده است. بیت:

بـرای عـیـش بـنـا کـرد در عـلـی‌آبـاد　　　عمارت به صفا رشك قصر باغ نعیم
به عزم سیر در آن قصر دلگشا مهدی　　　شدم چو نکهت گل همره شمال نسیم
ز سقف خانه شنیدم که هاتفی می‌گفت　　　که با ادب بنشین در مقام ابراهیم ۱۲۱

در همین دوران وزارت استرآباد بود که بیگلربیگی آن ناحیه به نام فتحعلی خان، از محمد ابراهیم شکوائیه‌ای به

دربار ارسال نمود و شرح آن در جنگی به شمارهٔ ۲۵۰۶ کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی می‌باشد. ۱۲۲ ظاهرا در فاصلهٔ سالهای ۱۰۹۱ هـ ق

دستور شهریاران، مقدمه، ص ۵۰

محمد ابراهیم دارای مشاغل تولیت آستان شاه صفی و وزارت آذربایجان و سپس استیفاء ممالك بوده است. حکم شغل اخیر در ضمیمهٔ نخست کتاب حاضر عینا آمده است.

محمد ابراهیم برای مدت زمانی به توطئه و دسایس حاسدان از مشاغل دولتی کنار گذاشته شد. چنانکه خود می‌گوید: «بنابر زبونی طالع و برگشتگی بخت مدتی مدید و عهدی بعید بود که این بندهٔ اخلاص مفطور، به خدمتی مأمور و به نظر عنایت آفتاب توجه ولینعمت خود، منظور و نامش در سلك ملازمان و غلامان این آستان عرش‌بنیان مسطور نبود و در میان امثال و اقران، خفیف و خوار و در پیش دوست و دشمن و آشنا، با ننگ و عار می‌گشت و به زخم سنان زبان نکوهش دشمنان، به ناچار مرهم صبر می‌گذاشت و به مداوای مرض خفت و ذلت، تخم امید و تسلیت در مزرع دل اخلاص منزل می‌کاشت.» ۱۲۳

در همین دوران، محمد ابراهیم در شکوه و گلایه از زمانه شعر بلندی سروده که عینا در زیر آورده می‌شود. بیت:

ساقی توفیق کردست چو بزم‌آرای من — بادهٔ لعلی دهد از چشم خون پالای من
مطرب آه و فغان در نغمه ریزد زیر و بم — تا نوای غمزدایی سازد از آوای من
زهره چنگی می‌فرستد در زمین گردون پیر — تا کند کسب نشاطی از دل برنای من
مهر سازد ماه نو را بدر تا سازد مسیح — دُرد درد عشق خوبان، صاف از اعضای من
عرض حاجت را رسد هنگام حرف زیر لب — عالمی پر شور و شر گردند از غوغای من
دل بسوزد چرخ را بر من ز رنج بی‌شمار — آسمان گردد مشبك ز آه بی‌پروای من
انتظار روزگار کامیابی تا به کی — می‌دمد صبح قیامت از شب یلدای من
بی‌کمالان را ز بس عشرت به دنیا کامل است — رشك نادانی برد هر دم دل دانای من
نیست بی‌دردی پسندم تا شوم درمان طلب — خشك لب بر ساحل دریاست استغنای من
گر ز پستی پایمالم لیکن از بخت بلند — برفراز آسمان ساییده شد کالای من
در سرشکم خون دل آغشته با لخت جگر — لعل و یاقوت است نام لؤلؤ لالای من
عشق در کامم بود شیرین‌تر از شیر و شکر — کوهکن گردد سبك از عشق پا بر جای من
در بهار زندگی دارم خزان برگریز — تلخ کرد امروز را اندیشهٔ فردای من
سرگذشت واقعات خود اگر سازم بیان — خانه دشت کربلا می‌گردد از غوغای من
کشتیم در چار موج اضطراب افتاده است — دست من گیرد مگر یکتای بی‌همتای من
امر فرماید یکی از دوستان خویش را — تا کند ایمن ز غرق، این تختهٔ دریای من
ناخدایی کز خدا خواهد نجات بی‌کسان — کیست غیر از صاحب تدبیر روشن‌رای من
آن که گفته پادشاهش بارها از روی لطف — صوفی اخلاص‌خو، موسای بن عیسای من

ربط اسمش با مسمی نزد دانا ظاهر است / از ضمیر انورش روشن ید بیضای من

دستور شهریاران، مقدمه، ص ۵۱

چرخ گوید کرده تدبیرش مرا فارغ ز دور / زانکه امر او موافق می‌شود با رای من

از ره پیکاری خود با قدر گوید قضا / صید کرده شاهباز فکر او عنقای من

در زمان امر و نهیش فتنه گوید هر زمان / سخت غارت شد ز عدلش منزل و مأوای من

کج از آن گشته است شمشیرش که گوید دم به دم / فلك را باشد حصار از ذروهٔ اعضای من

نیزه‌اش گوید که رعنا گشته‌ام از بهر آن / تا لب زخم عدویش خندد از بالای من

گفته در گوش کمان، تیرش به هنگام کشاد / داده از سهم عدو در سینهٔ خود جای من

گاو ماهی گفته چون کوپال بر دشمن زده / شد جدا از یکدگر اعضای پابرجای من

شمشیرش گوید به گوش خصم چون کوبد به چنگ / کوه گردد نرم از این دندان آهن‌خای من

ملجاء مسکین نوازا دستگیرا صاحبا / ای به یادت در دل شبها تمناهای من

گشته‌ام از جور گردون پایمال درد و رنج / کرده درگاه تو را امید از آن ملجای من

مدتی شد تا جدا از خانمان دلمرده‌ام / هست موقوف عطای عام تو احیای من

خون شد از پهلوی من دل ریخت از مژگان تمام / دستگیری کن به جای این دل دردای من

درد دل بردی ز حد، طول سخن تا کی «منیر» / قصه کوته کن که محزون شد ز تو آقای من

بـاش مـشـغـول دعـای دولـتـش از روی صـدق

مـی‌دهـد آخـر نـجـات، یـا رب شـبـهـای مـن ۱۲٤

دوران برکناری از مقامات دولتی بسر آمد و چنانکه محمد ابراهیم، خود می‌نویسد:

«ناگاه کوکب طالعش از حضیض نکال و وبال به ذروهٔ علیای مذکور شدن نامش در مجلس بهشت مثال بر آمد و به درجهٔ والای ارجاع آن خدمت والا که فی الحقیقه سرافرازی به محرمیت اسرار این دولت عظمی است به میان سرافرازان خدمتگزاری این درگاه اقبال درآمد.» ۱۲۵

به نظر می‌رسد تاریخ پایان این برکناری سال ۱۱۱۰ هـ ق باشد و محمد ابراهیم به شغل مجلس‌نویسی انتصاب یافته است. هر چند که در جنگ خطی ٤۹۰۳ کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی مطلبی از محمد ابراهیم وجود دارد که تحت نام «تاریخ میرزا ابراهیم مجلس نویس» ۱۲٦ می‌باشد و در آن ماده تاریخ «مجلس نویس شاه شده اعلم زمان» برابر با عدد ۱۱۱۳ آمده است؛ ۱۲۷ با این حال بنابر آنچه که محمد ابراهیم در ذکر وقایع سال ۱۱۱۰ هـ ق در دستور شهریاران آورده، مشخص می‌گردد که وی در این سال به مقام مجلس‌نویسی انتصاب یافته است. ۱۲۸

پس از دستور شهریاران، دیگر اثر قلمی محمد ابراهیم نصیری، جنگی است به شمارهٔ ٤۹۰۳ در کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی. این جنگ با ۲٤۰ برگ به قطع بیاضی دارای بیست و سه رساله است که شرح مفصل آنها در فهرست کتابخانهٔ مذکور آمده است. اما مطالبی که در این نسخهٔ خطی، متعلق به محمد ابراهیم می‌باشند عبارتند از: تاریخ میرزا ابراهیم مجلس‌نویس در تاریخ جلوس شاه سلطان حسین، تاریخ وزارت موقوفات میرزا محمد تقی الدین محمد، تاریخ میرزا ربیع، وصف حال و شکوه از

دستور شهریاران، مقدمه، ص ۵۲

روزگار توسط محمد ابراهیم، در تعریف مستوفی خاصه، در تعریف عمارت محمد قلی خان تفنگچی آقاسی، در خرابی سیلاب اصفهان، در تاریخ درگذشت محمد باقر مجلسی به سال ۱۱۱۰، در تاریخ به حکومت کوهگیلویه رسیدن علیمردان خان ایشیك آقاسی به سال ۱۱۱۰ و نیز در تاریخ موسی خان که متأسفانه افتاده است. در تمامی مطالب فوق، محمد ابراهیم، تخلص شعری خود را به صورت «منیر» آورده است. ۱۲۹

ظاهرا محمد ابراهیم نصیری دارای پسری به نام محمد ربیع بوده است. این محمد ربیع بن محمد ابراهیم همان شخصی است که در زمان شاه سلیمان سمت محرری سرکار تفنگچیان را داشته و در عهد همین پادشاه به همراه کاروانی عازم سیام شده و شرح سفر خود را در کتابی به نام «سفینهٔ سلیمانی» آورده است. ۱۳۰ دلیل این انتساب در درجهٔ نخست وجود اسم محمد ابراهیم بعد از نام محمد ربیع در کتاب سفینهٔ سلیمانی است. دوم، شباهت بسیار دو کتاب دستور شهریاران و سفینه سلیمانی از حیث کاربرد آیات و احادیث و نثر مسجع و سوم، شباهت شغلی محمد ابراهیم و محمد ربیع است.

متأسفانه نسخهٔ خطی سفینهٔ سلیمانی نیز در پایان پاك شده و نام خانوادگی مؤلف در آن افتاده است. ۱۳۱

در خصوص سال درگذشت محمد ابراهیم اطلاعی به دست نیامد لیکن مرحوم مهدی بیانی در جلد سوم احوال و آثار خوش‌نویسان خویش از قول محمد صالح اصفهانی می‌نویسد: «محمد ابراهیم قلم بسیار تند و چسبانی داشته و

تا حدود سال ١١٢٦ هـ ق (تا مرگ محمد صالح) هنوز می‌زیسته است.» ١٣٢ شاید وی حملهٔ افغانها و محاصرهٔ اصفهان را نیز به چشم دیده و در جایی ثبت نموده باشد، ولی تاکنون شناخته نشده است. اما با این حال، نگارش کتابی همچون دستور شهریاران، خود باعث ایجاد اهمیتی خاص برای محمد ابراهیم نصیری می‌باشد.

(٣) دستور شهریاران

کتاب دستور شهریاران نوشتهٔ محمد ابراهیم بن زین العابدین نصیری شاید تنها منبع تاریخی به زبان فارسی است که مبین حوادث شش سال اول (١١١٠– ١١٠٥ هـ ق) حکومت شاه سلطان حسین صفوی (١١٣٥– ١١٠٥ هـ ق) می‌باشد. مؤلف، پدید آمدن سرمشقی در زمینه ملکداری از سوی شاه سلطان حسین را سبب نظم کتاب دانسته و پس از صدور دستور نگارش، به قول خودش «انگشت قبول را میل سرمهٔ روشنایی چشم اعتبار گردانید و سر رضا و تسلیم را به زمین‌بوس اطاعت و انقیاد به آسمان عزّ و افتخار

دستور شهریاران، مقدمه، ص ٥٣

رسانید.» ١٣٣ و از آنجا که «در این امر، مأمور آن شهریار بلند همت غیور» بوده، این اثر را «مسمی به دستور شهریاران» گردانیده و نیز می‌گوید که تصمیم داشته «به دستور اکثر تواریخ سلف طوطی خامهٔ شیوا مقال را به ذکر وقایع هر سال در ذیل همان سال، به شور و شعف در آورد.» ١٣٤ اما «چون جلوس میمنت مانوس و طلوع نیّر اعظم ملك و جهانداری و سطوع کوکب کرم سلطنت و شهریاری این زینت افزای تخت فیروزبخت سلیمانی از افق سلطنت و عظمت و جهانبانیت در هفت ماههٔ ایت‌ئیل ترکی مطابق سنهٔ ١١٠٥ به وقوع پیوسته، خامهٔ وقایع‌نگار، ذکر این بشارت‌نامهٔ روزگار را در ذیل طلیعه [ای] مرقوم و سایر وقایع تتمهٔ ایام آن سال فیروزی اشتمال را نیز در شرح‌بندی از بسط بساط معدلت و فرماندهی و نظم و نسق جهان ... در طی نمود آن طلیعه، مرسوم نمود.» ١٣٥

بدین ترتیب مؤلف، دیباچه را با حمد و ثنای خداوند متعال آغاز کرده، سپس به نعت رسول اکرم (ص) و مدح علی بن ابیطالب (ع) و سایر ائمهٔ بزرگوار پرداخته و پس از آن، به شرح مختصر اوضاع کشور در اواخر دوران حکومت شاه سلیمان مبادرت جسته اشاره می‌کند که در چه وضعیتی شاه سلطان حسین حکومت را به دست گرفته است.

تشریفات جلوس شاه جدید، خطبه‌های علمایی همچون محمد باقر مجلسی و آقا جمال خوانساری در تهنیت جلوس شاه و احکام و فرامین صادره از سوی شاه سلطان حسین در خصوص ترك مناهی و منع شراب و انتصاب اشخاص به مشاغل دولتی، بخش دیگری از حوادث سال ١١٠٥ هـ ق را در کتاب دستور شهریاران تشکیل می‌دهد.

با شروع سال ١١٠٦ هـ ق مؤلف به ذکر حوادث هر سال در پی آمد همان سال تا تاریخ ١١١٠ هـ ق پرداخته و در پایان وقایع هر سال، به ذکر عزل و نصب صاحبان مناصب دولتی در آن سال مبادرت جسته است؛ و این قسمت اخیر از حیث علم رجال اواخر عصر صفوی کمال اهمیت را داراست. متأسفانه سال ١١١٠ هـ ق در پایان، افتادگی دارد؛ به طوری که نسخه در پنجمین صفحه از فصلی با عنوان «ذکر ظهور معظم امور در ممالك سلاطین معاصر و مجمل احوال بعضی از ایشان در این سال سعادت مآثر» قطع می‌شود. و بقیهٔ قسمت آن فصل مربوط به لشکرکشی اسماعیل پاشا حکمران بغداد بر سر شیخ سلمان، سردار عرب در کربلاست. در اینجا لازم به تذکر است از مطالب موجود در برگ ٢١٥ ب دستور شهریاران چنین برمی‌آید که تألیف نسخه بعد از سال ١١١٢ هـ ق صورت گرفته، به

طوری که مؤلف در ذکر حوادث شورش فرج الله در سال ۱۱۰۹ هـ ق گوید: «و سوانحی که در آن اوان و بعد از آن در ظرف مدت سه سال در ولایت بصره روی داده ...» ۱۳۶ یعنی مؤلف حوادث سه سال بعد از ۱۱۰۹ هـ ق را در خصوص بصره در این مبحث آورده و این می‌رساند که نسخه بعد از سال ۱۱۱۲ هـ ق تألیف شده است.

دستور شهریاران، مقدمه، ص ۵۴

به هر ترتیب، افتادگی‌یی که در فوق بدان اشاره شد، هرگز از اهمیت کتاب دستور شهریاران نمی‌کاهد، چه، همانطور که قبلاً گفته آمد، این اثر شاید تنها منبع تاریخی به زبان فارسی است که مبین حوادث شش سال اولیهٔ حکومت شاه سلطان حسین می‌باشد. به طوری که تاکنون اطلاعاتی که در خصوص این پادشاه در دست بوده از خلال چند کتاب همچون تحفة العالم نوشتهٔ فندرسکی، مجمع التواریخ اثر مرعشی، تذکرهٔ احوال حزین، زبدة التواریخ تألیف محمد محسن، سفرنامهٔ کروسینسکی، سفرنامهٔ جملی کارری، سفرنامهٔ هنوی، سقوط اصفهان نوشتهٔ گیلانتز، گزارش سفارت دری افندی، گزارش سفیر پرتغال در دربار ایران، تذکرة الملوك و دستور الملوك میرزا رفیعا و چند اثر تحقیقی معاصر نظیر انقراض سلسلهٔ صفویه و ایام استیلای افاغنه در ایران نوشتهٔ لارنس لکهارت و یا برافتادن صفویان، برآمدن محمود افغان اثر ویلم فلور می‌باشد که در غالب آثار مزبور، پس از ذکر جلوس شاه سلطان حسین و خصایص ذاتی و صفات اخلاقی و احیانا اقدامات اولیه همچون صدور فرمان منع شراب و سایر منهیات، به فتنهٔ افغان به سرکردگی میرویس و پسرش محمود و نهایتا سقوط سلسله صفوی پرداخته شده است؛ و شاید بتوان گفت در اکثر نوشته‌های مذکور، به حوادث دوران حکومت شاه سلطان حسین، اشاره‌ای نشده و از این بابت تنها کتابی که می تواند تا حدودی بیانگر وقایع سالهای اولیهٔ حکومت این شاه صفوی که مقارن با اوایل قرن دوازدهم هجری قمری است، باشد، کتاب دستور شهریاران محمد ابراهیم نصیری است و این خود بیانگر اهمیت آن است؛ به حدی که آقای احمد منزوی در جلد ششم کتاب فهرست نسخه‌های خطی فارسی دربارهٔ این کتاب می‌نویسد: «... یکی از مهمترین متون تاریخی دربارهٔ آن روزگار که چاپ نشده است.» ۱۳۷

شرح مفصل شورشهایی همچون شورش انوشه خان والی خوارزم، سلیمان کرد، فرج الله خان والی عربستان (خوزستان) و شورشهای مکرر بلوچها در نواحی سیستان و کرمان از جمله مطالبی است که در کتب دیگر کمتر بدانها پرداخته شده است و این خود موجب اهمیت بیشتری برای دستور شهریاران می‌باشد. عامل دیگر اهمیت کتاب، موقعیت نویسنده است؛ به طوری که بنابر اقرار خویش، وی مجلس‌نویس دربار شاه سلطان حسین بوده و این امر سبب شده رونوشت فرامین شاهی و یا مکاتبات سیاسی را در کتاب خود بیاورد. محمد ابراهیم بن زین العابدین نصیری بی تردید به اسناد دولتی دسترسی داشته و گواه صادق این مدعا گفتهٔ خود اوست که در مورد اسناد تنخواه‌گردانی سپاهیان تشکیل شده جهت اعزام به همراه سلطان اکبر، به هند می‌گوید: «... از قرار طوامیری که از کارخانجات سرکار خاصهٔ شریفه نوشته بودند و عالی جاه ناظر بیوتات به نظر راقم حروف رسانیدند، مبلغ دوازده هزار و نهصد و سی و دو تومان و هشت هزار و یکصد و شش دینار بر این موجب است ...» ۱۳۸

دستور شهریاران، مقدمه، ص ۵۵

اقوال و گفته‌های افراد صاحب اطلاع و ذیصلاح از دیگر منابع کسب خبر محمد ابراهیم بوده است. چنانکه در مورد واقعه‌ای پیرامون درگیری با سلیمان کرد دارد:

«... به قول جمعی که در آن مهلکه مهلکه بودند و این بندهٔ وقایع‌نگار از ایشان استماع نموده قریب به چهار هزار نفس در معرض تلف در آمده بود.» ۱۳۹ و این سعی نویسنده در خصوص کسب اخبار موثق از صاحبان خبر، عامل دیگری است که به کتاب ارزش و اهمیت بیشتری می‌دهد.

سبك انشاء محمد ابراهیم در دستور شهریاران شاید عامل دیگری باشد که قدر و منزلت کتاب را از حیث ادبی دو چندان می‌نماید. مؤلف که به واسطهٔ شغل خویش شخص فاضل و ادیبی بوده است، در جای جای کتاب به کرات تسلط بر ادب عصر خویش را به نمایش گذارده است. به طوری که نگارش به سبك نثر مسجع و کلام موزون در غالب مطالب گواه صادق این مدعاست. در اینجا شایان ذکر است هر چند نگارش نثرهای مصنوع و نوشتن تواریخ منشیانه و متکلفانه از شیوه‌های رایج و غالب تاریخنگاری عصر صفوی است و دستور شهریاران نیز از این قاعده مستثنی نیست، لیکن این کلام «ریو» در فهرست خویش که به تأسی از یادداشتی در برگ نخست نسخه صورت گرفته و سبب شده تا وی دستور شهریاران را کتابی «بی‌نهایت کسل‌کننده و مطول» ۱٤۰ بنامد، قضاوت درستی به نظر نمی‌رسد. چه، به قول ملك الشعرای بهار: «...

تصور نشود سراسر یك کتاب که ما آن را در ردیف نثر مصنوع و متکلف ذکر می‌نماییم، چنان است؛ بلکه در ضمن گزارش مطالب، به ویژه جایی که دربارهٔ شخص پادشاه سخنی گفته نشود، نثرهای ساده و روان هست ولی آنجا که سخن از پادشاه یا از کارهای پادشاه یا سایر بزرگان باشد، به عنوان احترام، سخن را متکلفانه ایراد می‌کنند. در حقیقت این تکلفات، عبارت از تشبیب‌ها و یا خطبه‌هایی است که نویسندگان قدیم در آغاز کتاب چند سطر ایراد می‌کردند و بعدها در آغاز فصول نیز از آن نوع تشبیب‌های متکلفانه پیدا شد و رفته رفته در صفحه‌ای به یك بهانه تشبیبی ساخته شد و کار این تشبیب‌ها بالا گرفت و هر جا که بهانه به دست نویسنده می‌آمد عبارات متکلفانه و پیچیده و مسجع می‌آوردند.» ۱٤۱ در کتاب دستور شهریاران نیز عینا چنین شده است.

محمد ابراهیم نصیری در خلال مطالب کتاب بنا به مقتضای کلام، اشعاری در ضمن ذکر وقایع آورده که در یك دو مورد نام سرایندهٔ آنها را مشخص کرده است و در باقی موارد، نام شاعر نیامده است؛ که برخی از آنها متعلق به شعرای بزرگ همچون فردوسی، سعدی، حافظ و مولوی است و آن تعدادی که از سستی خاصی برخوردارند، غالبا اثر طبع خود مؤلف یا شعرای هم عصر او می‌باشند.

از کاربرد آیات، احادیث، ضرب المثلها و اشعار عربی چنین برمی‌آید که محمد ابراهیم علاوه بر تحصیلات متداول زمان خود، در علوم دینی و قرآنی نیز تبحر

دستور شهریاران، مقدمه، ص ۵۶

داشته و از این حیث، کتاب خود را به زیور موارد مذکور آراسته است؛ و این همه سبب اهمیت بیش از پیش دستور شهریاران شده است.

نسخهٔ خطی دستور شهریاران:

یگانه نسخهٔ شناخته شده از کتاب دستور شهریاران به شمارهٔ Or 2941 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا نگهداری می‌شود؛ و در فهرست نسخ خطی آن کتابخانه که توسط «ریو» تهیه گردیده، دربارهٔ این اثر، ذیل شمارهٔ ٦٢ چنین نوشته شده است: «Or 2941، ۲۵۰ گ، ٦/١٥* ٥/ ١٠، ١٤ سطر، ٤ طول، نستعلیق پخته، با عنوان و سرلوح و مجدول بازر، ظاهرا نوشته شده در قرن هیجدهم، قسمتی به واسطهٔ رطوبت و آبخوردگی پاك شده و انجام افتاده است.» ١٤٢

در برگ نخست دستور شهریاران یادداشتی به تاریخ ۱۳۰۲ به امضای محمد المهدی العبد الرب‌آبادی ١٤٣ وجود دارد که در ارزیابی از کتاب نوشته است: «... کاش این مورخ شاه سلطان حسینی به جای فکرهای انشاءبازی و عبارت‌پردازی و سجع‌سازی، در مطالب، تکثیر و بسطی آورده بود.» و «ریو» نیز همچنانکه قبلا گفته شد، در سنجش کتاب، این سخنان را ملاك قرار داده است. نکتهٔ دیگری که لازم به ذکر است، این‌که در بدو جلوس شاه سلطان حسین یك بیت شعر در خصوص سجع سکهٔ جدید سروده شده که در نسخه آمده است ١٤٤ لیکن «ریو» در فهرست خویش، مصرع نخست آن را درست نخوانده است. ١٤٥

میکروفیلم نسخهٔ خطی دستور شهریاران پس از مدتی مدید و نامه‌نگاریهای مکرر، با مساعدت استاد محترم جناب آقای دکتر محمدرضا قنادی فراهم گردید و پس از تهیهٔ عکس از روی آن، فیلم مذکور به کتابخانهٔ مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران اهداء شد که در حال حاضر تحت شمارهٔ ٦٧٥٧ در مخزن میکروفیلمهای آن کتابخانه نگهداری می‌شود. و در اینجا جای دارد که از زحمات آن استاد معظم کمال تشکر را نماید.

تهیه و استنساخ:

در کتاب حاضر، نسخهٔ نفیس و منحصر به فرد کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا به عنوان نسخهٔ اصل قرار گرفت و هر چند که برای مقابله، نسخ دیگری موجود نبود، لیکن سعی شد تا با کمك بعضی از جنگها و مجموعه‌ها و نسخ خطی مربوط به اوایل قرن دوازدهم هجری قمری، مطالبی جهت تأیید نوشته‌های محمد ابراهیم در دستور شهریاران به دست آید؛ و در این راه توفیقهایی نیز حاصل شد؛ به طوری که در خصوص عصیان انوشه خان والی خوارزم، شورش سلیمان کرد و سیلاب اصفهان مطالبی به ترتیب در تحفة العالم

دستور شهریاران، مقدمه، ص ۵۷

صفحهٔ نخست دستور شهریاران با سرلوح

دستور شهریاران، مقدمه، ص ۵۸

آخرین صفحهٔ دستور شهریاران

دستور شهریاران، مقدمه، ص ۵۹

فندرسکی، جنگ خطی شمارهٔ ۲۵۹۱ کتابخانهٔ مرکزی و جنگ خطی شماره ۴۹۰۳ کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی به دست آمد که به عنوان تأییدی بر نوشته‌های دستور شهریاران، عینا در ضمایم پایان کتاب آمده است.

در تصحیح متن حاضر به منظور حفظ امانت، چنانچه در متن تصرفاتی ضروری به نظر می‌رسید و یا کلمه‌ای در

نسخه افتاده بود، به صورت تصحیح قیاسی در داخل [] قرار گرفت؛ و علامت «» برای تمیز آیات قرآن مجید، احادیث و ضرب المثلهای عربی از سایر مطالب متن به کار گرفته شد. شایان ذکر است در کتاب حاضر پس از پایان هر بخش که معمولا در خاتمهٔ هر سال می‌باشد توضیحاتی در قسمت یادداشتها آورده شده که غالبا در مورد نام سور و شمارهٔ آیات قرآن کریم و تفاوتهای نگارش نسخه است؛ و برای بیان این تفاوتها از کلمهٔ «اصل» به معنی نسخهٔ دستور شهریاران و حرف «ظ» به معنی ظاهرا استفاده شده است. معنی اشعار عربی از دیگر مطالبی است که در قسمت یادداشتها آورده شده لیکن در همین مورد باید گفت به واسطهٔ آبخوردگی و پاك‌شدگی که در نسخه وجود داشت توفیق معنی کردن کلیهٔ اشعار عربی به دست نیامد و در مواردی که کلمه‌ای یا عبارتی و حتی مصرعی قابل خواندن نبود، به گذاشتن سه نقطه ...

در متن اکتفا گردید.

در مورد برگشماری دستور شهریاران، پس از استنساخ کتاب، روشن شد که هنگام صحافی نسخهٔ اصل اشتباهی رخ داده به این معنی که پس از برگ دوم نسخه، به غلط برگ ششم قرار داده شده که سبب انقطاع در مطالب می‌گشت. لیکن در تنظیم کتاب حاضر این سهو و اشتباه رفع شده مطالب به صورت ترتیب منطقی خود مرتب شده‌اند.

پس از پایان متن دستور شهریاران در این اثر، ابتدا تعلیقاتی ارائه گردیده که در این موارد صرفا به ذکر شمارهٔ صفحه با حرف «ص» و کلمهٔ مزبور اکتفا شده است. بعد از تعلیقات مذکور ضمایمی نیز تهیه گردیده که مبین سرگذشت مؤلف و مؤید پاره‌ای از مطالب کتاب وی می‌باشد. پس از ضمایم مزبور فرهنگ لغاتی تهیه شده که متعلق به مطالب متن و ضمایم می‌باشد. فهرست اسامی اشخاص، اماکن، ملل و نحل، مشاغل و مناصب و لغات و اصطلاحات که به صورت مستقل و مجزا ارائه شده قسمت‌های دیگر کتاب حاضر را تشکیل می‌دهند که در مورد هر یك چنانچه پیشوند یا پسوند خاصی ضروری بوده است در میان () آورده شده است. گفتنی آنکه در کلیهٔ فهارس مذکور چنانچه توضیح موردی ضرور به نظر رسید با آوردن آن توضیح داخل [] از ذکر آن در قسمت یادداشتها خودداری گردید. فهرست اسامی کتب و مقالاتی که در تنظیم کتاب از آنها استفاده شده است، سرانجام، پایان‌بخش این اثر می‌باشد.

مشخصات رسم الخط:

اگرچه استقصای کلیهٔ ویژگیهای رسم الخطی و یا دستوری نسخهٔ حاضر در این مقال

دستور شهریاران، مقدمه، ص ۶۰

مقدور نمی‌باشد، لیکن به طور ایجاز به ذکر موارد ذیل پرداخته می‌شود:

۱- در نسخهٔ اصل «یای» تنکیر یا نسبت، بعد از «های» مخفیه ظاهر نمی‌گردد. مانند:

«طایفهٔ از لشکر» که برای تسهیل در قرائت به صورت «ای» در [] نوشته شد. مثل:

«طایفه [ای] از لشکر».

۲- «بای» حرف اضافهٔ فارسی در نسخهٔ اصل همیشه متصل به کلمهٔ ما بعد نوشته شده است. مانند: «بطرف» که در این مورد نیز به منظور تسهیل در امر قرائت به صورت منفصل یعنی «به» نوشته شد. مثل: «به طرف». همچنین است

در کلماتی که با «بی» شروع می‌شوند. نظیر: «بی‌محل» و یا «بی‌کران».

۳- الف «است» یا «اند» در نسخهٔ اصلی در مواردی که به کلمات مختومه به حرف لازمة الانفصال از ما بعد متصل باشد، حذف گردیده است. مثل: «درونست». در این موارد در حالتی که تولید اشتباه می‌نمود، به طور مجزا نوشته شد. مانند: «درون است».

٤- همزهٔ بعد از الف زائد در کلماتی مانند: «ائمه» گاه به صورت همزه و زمانی به شکل «یا» در نسخهٔ اصل آمده است که به طور کلی این رسم الخط حفظ گردید.

٥- در صیغ افعال مسبوقهٔ «می» مانند: «میتوانست، میبیند» غالبا «می» با ما بعد در نسخهٔ اصل متصل نوشته شده که در این مورد هنگام نگارش، به صورت منفصل نگاشته شد.

٦- علامت «مد» () که در رسم الخط امروزی روی الف مسبوق به همزه گذاشته می‌شود. مانند: «آن، آتش» در نسخهٔ اصل گاه واقع و گاه حذف شده است؛ که در این موارد کلیهٔ علامت‌های «مد» گذاشته شده‌اند.

۷- به طور کلی در نسخهٔ اصل کلمات جمع با حرف «ها» در هم ادغام شده که هنگام نگارش از یکدیگر جدا گردید. مانند دانه‌ها (به جای دانها).

۸- در نسخهٔ اصل، همزهٔ اوایل ضمایر در کلماتی مانند: «ازو»، «برو» حذف گردیده که در این تصحیح گاه اضافه و زمانی به شکل اصل نوشته شده است.

سایر تغییرات لفظی و املایی که در استنساخ و تصحیح نسخه صورت گرفته است در یادداشتها ذکر شده که پرداختن به همهٔ آنها در اینجا همچنانکه قبلا گفته شد، میسر نمی‌باشد لذا نظر خوانندگان محترم، به یادداشتها ارجاع داده می‌شود.

در پایان این پیشگفتار بر خود فرض می‌داند از اساتید محترم جناب آقای دکتر احسان اشراقی و جناب آقای دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی و جناب آقای محمد تقی دانش‌پژوه که همواره در طول مدت تهیه و تنظیم این متن، واقعا مشوق، راهنما و مشاور اینجانب بوده‌اند، کمال سپاس و امتنان را داشته از درگاه خداوند متعال طول عمر ایشان را مسئلت نماید. همچنین از توجه مسئولین محترم بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار و تلاش دست‌اندرکاران حروفچینی دلارنگ که با صرف وقت و بذل

دستور شهریاران، مقدمه، ص ۶۱

دقت در فراهم آمدن چاپ حاضر کوشش فراوان نمودند و زحمات سرکار خانم ناهید نصیری مقدم که امر نمونه‌خوانی را به عهده داشتند تشکر و سپاسگزاری نماید.

محمد نادر نصیری مقدم تهران- پاییز ۱۳۷۲

یادداشتها:

(۱)- محمد حسن خان اعتماد السلطنة: تاریخ منتظم ناصری، جلد دوم (چاپ سنگی، ۱۲۹۹)، ص ۲۲٦ و نیز بنگرید به محمد ابراهیم باستانی پاریزی:

سیاست و اقتصاد عصر صفوی (تهران: صفی علیشاه، ۱۳٤۸)، ص ۳۵۰

(۲)- میرزا رفیعا: دستور الملوك، به کوشش محمد تقی دانش‌پژوه، ضمیمهٔ شمارهٔ ۵ و ٦ سال ۱٦ مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی، ص ۲۳ به نقل از تاریخچهٔ اوقاف اصفهان، ص ۳۵ و تاریخ اصفهان و ری، ص ۷

(۳)- احسان اشراقی: شاه سلطان حسین در تحفة العالم، شمارهٔ اول از جلد اول نشریهٔ تاریخ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، ص ۷۵

(٤)- محمد خلیل مرعشی: مجمع التواریخ، تصحیح عباس اقبال آشتیانی (تهران: طهوری، ۱۳٦۲)، ص ۱

(۵)- حسین نخجوانی: چهل مقاله، به کوشش یوسف خادم هاشمی نسب (تبریز: کتابفروشی خورشید، ۱۳٤۸)، ص ۲۰۷- ۲۰٦ و نیز رجوع شود به حسین نخجوانی: مواد التواریخ (تهران: ادبیه، ۱۳٤۳)، ص ۷- ٦

(٦)- انگلبرت کمپفر: سفرنامه، ترجمهٔ کیکاووس جهانداری (تهران: خوارزمی، ۱۳٦۳)، ص ۲۵

(۷)- همان اثر، ص ۲۷- ۲۵ پراکنده

(۸)- همان اثر، ص ۱۸

(۹)- همان اثر، ص ۱۵۹

(۱۰)- لارنس لکهارت: انقراض سلسلهٔ صفویه و ایام استیلای افاغنه در ایران، ترجمهٔ مصطفی قلی عماد (تهران: طهوری، ۱۳٦٤)، ص ۳٤

(۱۱)- جملی کارری: سفرنامه، ترجمهٔ عباس نخجوانی و عبد العلی کارنگ (آذربایجان شرقی: فرهنگ و هنر، ۱۳٤۸)، ص ۷۳

(۱۲)- محمد محسن: زبدة التواریخ. نسخهٔ خطی شمارهٔ ۱۵ ب ادبیات کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، گ ۲۰۳ ب

(۱۳)- لارنس لکهارت، پیشین، ص ۳٤

(۱٤)- انگلبرت کمپفر، پیشین، ص ۱۲۷

(۱۵)- همان اثر، ص ۱۲۸

(۱٦)- همان اثر، ص ۳۲

(۱۷)- لارنس لکهارت، پیشین، ص ۳۵

(۱۸)- انگلبرت کمپفر، پیشین، ص ٦۸

(۱۹)- همان اثر، ص ٦۸

(۲۰)- لارنس لکهارت، پیشین، ص ۱۵

(۲۱)- کتاب حاضر، ص ۷- ٦ پراکنده

(۲۲)- همان اثر، ص ۷

دستور شهریاران، مقدمه، ص ۶۲

---

(۲۳)- عبد الحسین نوایی: ایران و جهان از مغول تا قاجاریه (تهران: هما، ۱۳٦٦)، ص ۳۸۰

(۲٤)– محمد محسن، پیشین، گ ۲۰۳ ب

(۲۵)– کروسینسکی: سفرنامه، ترجمهٔ عبد الرزاق دنبلی «مفتون»، تصحیح مریم میراحمدی (تهران: توس، ۱۳٦۳)، ص ۲۱

(۲٦)– کتاب حاضر، ص ۲۹

(۲۷)– همان اثر، ص ۳۱

(۲۸)– محمد محسن، پیشین، گ ۲۱۹ ب

(۲۹)– دو سرسو: علل سقوط شاه سلطان حسین، ترجمهٔ ولی الله شادان (تهران: کتاب‌سرا، ۱۳٦۸)، ص ۳۱

(۳۰)– کتاب حاضر، ص ۱۷– ۱٦؟؟؟ پراکنده

(۳۱)– محمد محسن، پیشین، گ ۲۰۰ آ

(۳۲)– دو سرسو، پیشین، ص ۷۰

(۳۳)– همان اثر، ص ۷۰

(۳٤)– همان اثر، ص ۷۰

(۳۵)– جملی کارری، پیشین، ص ۱۰۹

(۳٦)– میرزا حسن فسایی: فارسنامهٔ ناصری (چاپ سنگی)، ص ۱٦۱

(۳۷)– لارنس لکهارت، پیشین، ص ۱

(۳۸)– میرزا ابو طالب موسوی فندرسکی، تحفة العالم، نسخهٔ خطی شمارهٔ ۲٤٦۵ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، ص ۲۰۰– ۱۹۵ پراکنده

(۳۹)–

Jhon bell: Travels From St Petersburgin Russia to Diverse parts of Asia. London, 1764. p. 108

(٤۰)– محمد محسن، پیشین، گ ۲۰۰ آ

(٤۱)– Jon Oets

(٤۲)– ویلم فلور: برافتادن صفویان بر آمدن محمود افغان، ترجمهٔ ابو القاسم سری (تهران: توس، ۱۳٦۵)، ص ۱٤– ۱۳

(٤۳)– ابو طالب فندرسکی، پیشین، ص ۱۹۸

(٤٤)– همان اثر، ص ۱۹۹

(٤۵)– عبد الحسین نوایی: اسناد و مکاتبات سیاسی ایران (تهران: مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳٦۳)، ص ۲

(٤٦)– محمد هاشم آصف: رستم التواریخ، تصحیح محمد مشیری (تهران: امیر کبیر، ۱۳٤۸)، ص ۸۲

(٤۷)– محمد خلیل مرعشی، پیشین، ص ٤۸

(٤۸)– رجوع شود به ضمیمهٔ چهارم کتاب حاضر.

(٤۹)– لارنس لکهارت، پیشین، ص ٦۰

(۵۰)– Jhon Bell .p .98

(۵۱)– ابو طالب فندرسکی، پیشین، ص ۲٤۷ و نیز جملی کارری، پیشین، ص ۱۱٤

(۵۲)– همان اثر، ص ۲۰۷

(۵۳)– گزارش سفیر کشور پرتغال در دربار شاه سلطان حسین صفوی، ترجمه (از زبان پرتغالی به فرانسه) ژان اوبن، ترجمهٔ پروین حکمت (تهران:

دانشگاه تهران، ۱۳۵۷)، ص ٦۲ و ۸۱

(۵٤)– محمد خلیل مرعشی، پیشین، ص ٤۹– ٤۸

(۵۵)– سانسون: سفرنامه، ترجمهٔ تقی تفضلی (تهران:

ابن سینا، ۱۳٤٦)، ص ۱۳۳

(۵٦)– کتاب حاضر، ص ۲۰ پراکنده

(۵۷)– عبد الحسین خاتونآبادی: وقایع السنین و الاعوام، تصحیح بهبودی (تهران: اسلامیه، ۱۳۵۲)، ص ۵۵۷ پراکنده

(۵۸)– لنجانی: جنة الاخبار، نسخهٔ خطی شمارهٔ ۵۵۷۷ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، ج ۲: گ ۱۳۰

(۵۹)– جملی کارری، پیشین، ص ۱۳

(٦۰)– جونس هنوی: هجوم افغان و زوال دولت صفوی، ترجمهٔ اسماعیل دولتشاهی (تهران: یزدان، ۱۳٦۷)، ص ۱۷

(٦۱)– رضاقلی خان هدایت: ملحقات تاریخ روضة الصفای ناصری، جلد هشتم (قم: حکمت،

دستور شهریاران، مقدمه، ص ۶۳

– ۱۳۳۹)، ص ٤۹۳

---

(٦۲)– ادوارد براون: تاریخ ادبیات ایران، ترجمهٔ رشید یاسمی، جلد چهارم (تهران: روشنایی، ۱۳۱٦)، ص ۸۹

(٦۳)– محمد خلیل مرعشی، پیشین، ص ۵

(٦٤)– جونس هنوی، پیشین، ص ۱۳

(٦۵)– دو سرسو، پیشین، ص ۸۸

(٦٦)– محمد خلیل مرعشی، پیشین، ص ٤

(٦۷)– همان اثر، ص ٤

(٦۸)– همان اثر، ص ٤

(٦۹)– لارنس لکهارت، پیشین، ص ۹۹

(۷۰)– ابو تراب سردادور: تاریخ نظامی و سیاسی دوران نادرشاه افشار (تهران: ستاد ارتش، ۱۳۵٤)، ص ۹۲

(۷۱)– دو سرسو، پیشین، ص ۹۱

(۷۲)- همان اثر، ص ۹۳

(۷۳)- لارنس لکهارت، پیشین، ص ۱۰۰

(۷٤)- همان اثر، ص ۱۰۱

(۷۵)- محمد خلیل مرعشی، پیشین، ص ۱۵

(۷٦)- محمد محسن، پیشین، گ ۲۰۰آ

(۷۷)- همان اثر، گ ۲۰۰آ و نیز محمد خلیل مرعشی، پیشین، ص ۱۸

(۷۸)- ویلم فلور، پیشین، ص ۲۱

(۷۹)- محمد خلیل مرعشی، پیشین، ص ۱۸

(۸۰)- لارنس لکهارت، پیشین، ص ۱۰۹- ۱۰۸

(۸۱)- همان اثر، ص ۱۰۹

(۸۲)- ماده تاریخ ذیل دربارهٔ پیروزی محمود بر رئیس ابدالی‌ها موسوم به اسد الله ساخته شده: «اسد را سگ شاه مردان درید.» و نیز محمد خلیل مرعشی، پیشین، ص ۵۳

(۸۳)- محمد محسن، پیشین، گ ۲۰۲آ

(۸٤)- در مورد عزل فتحعلی خان رجوع شود به مقالهٔ عزل و محاکمهٔ وزیر شاه سلطان حسین در مجلهٔ سخن سال ۱۷ نوشتهٔ اسماعیل دولتشاهی، ص ۱٦٦- ۱۵٦

(۸۵)-

The Cambridge history of IRAN, Edited by: Peter Jackson, v 6 London. Cambridge. 1986. p. 310- 324

(۸٦)- محمد طاهری شهاب: سفارت دری افندی، وحید ٦، ص ۷۲۵

(۸۷)- لارنس لکهارت، پیشین، ص ۱۵۱

(۸۸)- همان اثر، ص ۱۵۲

(۸۹)- محمد محسن، پیشین گ ۲۰٤آ

(۹۰)- لارنس لکهارت، پیشین، ص ۱۷۱

(۹۱)- محمد هاشم آصف، پیشین، ص ۱۵۱

(۹۲)- لارنس لکهارت، پیشین، ص ۱۷۲

(۹۳)- سنندجی: زبدة التواریخ، نسخهٔ خطی شمارهٔ (و) ۱۸ G کتابخانهٔ براون و میکروفیلم شمارهٔ ۵۷٦۹ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، گ ۱٤۸ ب و ۱٤۹آ و نیز مقایسه شود با مجمع التواریخ مرعشی، ص ۵۸- ۵۷

(۹٤)- گیلانتز: سقوط اصفهان، ترجمهٔ محمد مهریار (اصفهان: شهریار، ۱۳٤٤)، ص ٦۲

(۹۵)- مینورسکی: سازمان اداری حکومت صفوی، ترجمهٔ مسعود رجب‌نیا (تهران: امیرکبیر، ۱۳٦۸)، ص ۳۷ و در خصوص توضیح علل مطرح شده رجوع شود به مقالهٔ علل انقراض للسلهٔ صفویه، نوشتهٔ لارنس لکهارت، ترجمهٔ اسماعیل دولتشاهی در مجلهٔ سخن سال ۱٤

(۹٦)- احسان اشراقی، پیشین، ص ۷٦

(۹۷)- همان اثر، ص ۷۷- ۷٦

(۹۸)- همان اثر، ص ۷۷

(۹۹)- محمد علی حزین: دیوان حزین لاهیجی به ضمیمهٔ تاریخ و سفرنامهٔ حزین، تصحیح بیژن ترقی (تهران: خیام، ۱۳۵۰)، ص ٤٥

(۱۰۰)- لارنس لکهارت، پیشین، ص ۱۹۹

دستور شهریاران، مقدمه، ص ۶۴

---

(۱۰۱)- در خصوص اعمال اشرف در دوران حکومتش رجوع شود به کتاب اشرف افغان بر تختگاه اصفهان، نوشتهٔ ویلم فلور، ترجمهٔ ابو القاسم سری (تهران: توس، ۱۳٦۷)

(۱۰۲)- عبد الحسین نوایی، اسناد ... پیشین، ص ۱٦- ۱٥

(۱۰۳)- مشتاق اصفهانی: دیوان، نسخهٔ خطی شمارهٔ ٦٤۱۱ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، گ ۲۱٥

(۱۰٤)- ادوارد براون، پیشین، ص ۹٥- ۹٤

(۱۰٥)- کتاب حاضر، ص ۱۳

(۱۰٦)- اسکندر بیك ترکمان: تاریخ عالم‌آرای عباسی (چاپ سنگی، ۱۳۱٤)، ص ٥۰۷

(۱۰۷)- همان اثر، ص ٥۰۸- ٥۰۷

(۱۰۸)- همان اثر، ص ٥۰۸

(۱۰۹)- همان اثر، ص ٥۱۰

(۱۱۰)- همان اثر، ص ٥۱۱- ٥۱۰

(۱۱۱)- همان اثر، ص ٥۱۰- ٥۰۸

(۱۱۲)- همان اثر، ص ٥۱۰

(۱۱۳)- همان اثر، ص ٥۰۸

(۱۱٤)- محمد تقی دانش‌پژوه: فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، جلد شانزدهم (تهران: دانشگاه تهران، ۱۳٥۷)، ص ۸٦

(۱۱٥)- محمد تقی دانش پژوه: فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، جلد دهم (تهران: دانشگاه تهران، ۱۳٤۰)، ص ۱۱۲

(۱۱٦)- میرزا محمد طاهر نصرآبادی: تذکرهٔ نصرآبادی، تصحیح وحید دستگردی (تهران: فروغی، ب. ت)، ص ۷۲

(۱۱۷)- ایرج افشار و دیگران: فهرست کتابخانهٔ مجلس شورای ملی (اسلامی) جلد چهاردهم (تهران: مجلس، ۱۳٤۷)، ص ۱۲۸- ۱۱٤

(۱۱۸)- محمد تقی دانش‌پژوه: فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، جلد نهم (تهران:

دانشگاه تهران، ۱۳٤۰)، ص ۱۳۹۷- ۱۳۹۵

(۱۱۹)- جنگ خطی شمارۀ ٤۹۰۳ کتابخانۀ مجلس، گ ٤۷ آ

(۱۲۰)- همان اثر، گ ٤۷ آ

(۱۲۱)- جنگ خطی شمارۀ ۲۵۹۱ دانشگاه تهران، ص ٦۱۷. از محاسبۀ ماده تاریخ مزبور عدد ۱۰۹۱ به دست می‌آید.

(۱۲۲)- جنگ خطی شمارۀ ۲۵۰٦ مجلس و نیز نسخۀ عکسی شمارۀ ۵۵۸۸ دانشگاه تهران همچنین برای اطلاع بیشتر رجوع شود به جلد نخست میکروفیلمهای کتابخانۀ مرکزی دانشگاه تهران نوشتۀ محمد تقی دانش‌پژوه (تهران: دانشگاه تهران، ۱۳٤۸)، ص ۱۳۱

(۱۲۳)- کتاب حاضر، ص ۱۳

(۱۲٤)- جنگ خطی شمارۀ ٤۹۰۳ کتابخانۀ مجلس، گ ۵۰ آ

(۱۲۵)- کتاب حاضر، ص ۱۳

(۱۲٦)- در مورد «تاریخ میرزا محمد ابراهیم مجلس- نویس» رجوع شود به ضمیمۀ دوم کتاب حاضر.

(۱۲۷)- جنگ خطی شمارۀ ٤۹۰۳ کتابخانۀ مجلس، گ ٤٤ آ

(۱۲۸)- کتاب حاضر، ص ۲۷۳

(۱۲۹)- ایرج افشار و دیگران، پیشین، ص ۱۲۸- ۱۱٤

(۱۳۰)- محمد ربیع بن محمد ابراهیم: سفینۀ سلیمانی، تصحیح عباس فاروقی (تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۵٦)، ص ٤

(۱۳۱)- همان اثر، ص ۲- ۱

(۱۳۲)- مهدی بیانی: احوال و آثار خوش‌نویسان، جلد سوم (تهران: دانشگاه، ۱۳٤۸)، ص ٦۳۰- ٦۲۹

(۱۳۳)- کتاب حاضر، ص ۱۳

(۱۳٤)- همان اثر، ص ۱۵- ۱٤

(۱۳۵)- همان اثر، ص ۱٤

دستور شهریاران، مقدمه، ص ۶۵

---

(۱۳٦)- همان اثر، ص ۲٤۸

(۱۳۷)- احمد منزوی: نسخه‌های خطی فارسی، جلد ششم (تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۵۳)، ص ٤۳۲٤

(۱۳۸)- کتاب حاضر، ص ۱۰۷

(۱۳۹)- همان اثر، ص ۲۳۸

(۱٤۰)-

Charls Rieu: Supplement to the catalogue of the Persian Manuscripts in the British museum.

London. 1895. p. 41

(١٤١)- محمد تقی بهار «ملك الشعراء»: سبك‌شناسی، جلد سوم (تهران: امیر کبیر، ١٣٦٩)، ص ٢٦٥

(١٤٢)- Charls Rieu ;p .41

(١٤٣)- شیخ محمد مهدی معروف به شمس العلماء متولد ١٢٤٤ هـ ق عبد الرب‌آباد قزوین است که پس از فراگیری مقدمات علوم در آنجا به تهران آمد و در مدرسهٔ دوستعلی خان معیر الملك به تکمیل تحصیلات خود پرداخت. در حدود سال ١٢٤٩ هـ ق شمس العلماء برحسب انتخاب اعتضاد السلطنه وزیر علوم به سمت یکی از مؤلفان چهارگانهٔ «نامهٔ دانشوران ناصری» در ادارهٔ دار التألیف پذیرفته شد. پس از مرگ اعتضاد السلطنهٔ و انتصاب اعتماد السلطنه به ریاست ادارهٔ مزبور شمس العلماء همچنان به کار اشتغال داشت تا اینکه سرانجام در سن هفتاد سالگی درگذشت.

(١٣١٤ هـ ق) المآثر و الآثار اعتماد السلطنه را به قلم شمس العلماء و سه جلد مطلع الشمس را به انشای او دانسته‌اند؛ وی همچنین «احوال الائمة الاربعة لاهل السنة» را به فرمان ناصر الدین شاه به طرز عجیبی تألیف کرده است. (به نقل از سبك‌شناسی، ج ٣: ص ٣٧٠ و فرهنگ فارسی معین و لغت‌نامهٔ دهخدا).

(١٤٤)- کتاب حاضر، ص ٢٠

(١٤٥)- Charls Rieu ;P .41